

## القاعده، ایران، جنگ بین شیعیان در عراق و "گاف" سناتور



آقای لیبرمن البته با بن لادن مخالف است، اما مخالف همه ریشوهای بنیادگرا نیست.

بقیه در صفحه 9

برگرفته از : روشنگری

## یاد من باش!

ماهی خسته به جویی باریک  
شکوه می کرد ز تنگابه ی خود:  
دل من می خواهد  
شعری از حسن حسام



بقیه در صفحه 8

## \* دیدگاه \*

### نقش «مارکسیسم دولتی» در تبدیل چین

به یک کشور سرمایه داری

بقیه در صفحه 10

یونس پارسا بناب

## یک عید در زندان

بقیه در صفحه 12

شهاب شکوهی

## خطر حمله نظامی ارتش امریکا به ایران و عواقب حاصل از آن!

بقیه در صفحه 2

منصور نجفی

## گفتگوی گزارشگران با ارزنگ بامشاد، فعال سیاسی در باره مسائل ملی

بقیه در صفحه 3

## ما بر سر دو راهی نیستیم.

محمد رضا شالگونی



هر چه سنگربندی های مدنی مردم برای خواست های بی واسطه شان گسترده تر شود و اثر گذاری پیکار ضد استبدادی برآمده از این سنگر بندی های مستقل؛ مشهودتر گردد؛ دخیل بستن به کرامات نجات دهندگان داخلی و خارجی بی اعتبارتر خواهد شد.

بقیه در صفحه 5

## وضعیت کارگران در سال جدید

دشواری های کمرشکن اقتصادی، اخراج از کار، بهره کشی بیرحمانه شرکت های برده داری "پیمانی"، عدم پرداخت حقوق و تحمیل عامدانه رژیم گرسنگی در چهارچوب تعیین نرخ حداقل دستمزد زیر خط فقر....

بقیه در صفحه 8

## خطر حمله نظامی ارتش امریکا به ایران و عواقب حاصل از آن!

منصور نجفی

چالش های فی مابین رهبران جمهوری اسلامی ایران و رهبران ایالات متحده امریکا در شرایط فعلی، برخلاف ظاهر آرام آن، به مرحله حساس و خطرناکی رسیده است. مسافرت های ماههای گذشته رئیس جمهور جورج دبلیو بوش، معاون او دیک چنی و نامزد ریاست جمهوری حزب جمهوری خواه امریکا مک لین به خاورمیانه. بنابر گزارشات منابع عربی- جهت جلب نظر کشورهای عربی جهت اعمال تشدید فشار بر ایران بوده است. بنابر اظهار نظر برخی از صاحب نظران در این مورد، طرح حمله نظامی اسرائیل به ایران در ملاقات های انجام شده، مورد بررسی قرار گرفته است.

در کنار این تحریکات دیپلماتیک، توجه به برخی دیگر از تحریکات و اظهار نظرهای دولت و ارتش اسرائیل و مهره های سیاسی مهم امپریالیسم امریکا، نشان میدهد که خطر حمله نظامی به ایران، همچون شمشیر دمکلس بر فراز سر مردم ایران و منطقه خاورمیانه در اهتزاز است. بنابر اهمیت مسئله، در اینجا به چند مورد اشاره میشود:

- ارتش اسرائیل در نیمه دوم ژانویه 2008، یک موشک با بُرد 4500 کیلومتر- که قادر به حمل بمب اتمی است- را مورد آزمایش قرار داد. بعلاوه دولت اسرائیل جهت نظارت بر مراکز هسته ای ایران، یک ماهواره جدید در مدار کره زمین، کار گذاشته است.

- "جان بولتن" نماینده پیشین امریکا در سازمان ملل متحد، در 21 ژانویه اعلام داشت که اسرائیل برای پیشگیری از دست یافتن ایران به سلاح اتمی، راهی جز حمله نظامی به ایران ندارد. بعلاوه او خطاب به رهبران دولت اسرائیل میگوید: "اگر حقیقتاً مخالف دستیابی ایران به سلاح اتمی هستید، پس منتظر نمائید که به آن دست یابد، هم اکنون به ایران حمله کنید".

- "جورج بوش" رئیس جمهور ایالات متحده امریکا دائماً تکرار میکند که؛ ما هیچ گزینه ای را در رابطه با ایران حذف نکرده ایم. از جمله حمله نظامی به ایران.

شبهه تصادم نظامی در خلیج فارس (تنگه هرمز) مابین ایران و امریکا، نشانه هائی هستند که خطر حمله نظامی ارتش امریکا به ایران را تقویت مینمایند.

لذا بی مناسبت نیست که به این سنوالات توجه نمائیم که؛

وقتی که کاخ سفید واشنگتن مطرح میکند مذاکرات دیپلماتیک با ایران را ادامه خواهد داد به این معنی است که حمله نظامی به ایران از دستور کار دولت امریکا خارج خواهد شد؟

آیا ارتش امریکا و یا اسرائیل قبل از به پایان رسیدن دوران ریاست جمهوری جورج بوش به ایران حمله خواهند کرد؟

در چنین شرایطی رژیم جمهوری اسلامی ایران، نگران از حمله نظامی ارتش امریکا، بنظر میرسد که راه برون رفت از خطر را فرو بردن بیش از پیش ارتش امریکا در باطن جنگ عراق، تشخیص داده است. و در این مسیر به گونه هائی متفاوت، به نیروهای عراقی مخالف تداوم اشغال کشورشان- بویژه به نیروهای مسلمان تندرو و تحت الحمایه خویش- یاری میرساند. امری که عکس العمل های دولت امریکا و متحدانش - بمنابیه ریختن بژین بر روی آتش - را بشدت برانگیخته است. هر چند که آرایش نظامی دو طرف در منطقه تا کنون منجر به رویارویی سهمگین نظامی نشده است، اما، صدمات آن از جمله بصورت بایکوت اقتصادی، ضربات سختی بر اقتصاد ایران وارد آورده است که هزینه دردناک آنرا مردم لگدمال شده ایران می پردازند. در چنین شرایطی، خطر حمله ارتش امریکا به ایران و تداوم تحریکات ج.ا.ا، همچون شمشیر دمکلس بر فراز سر مردم ایران در گردش است.

اکنون پس از گذشت پنج سال از تهاجم نظامی ارتش امریکا و متحدانش به عراق و اشغال آن کشور، اشاراتی مختصر به "دلایل" آن حمله نظامی و شرایط اسفناک امروز مردم عراق، میتواند ما را در درک عمیق تر شرایط کنونی عراق ( بمنابیه سرنوشت احتمالی آینده مردم ایران) یاری رساند:

**چرا امریکا به عراق حمله کرد؟**

در کمتر از سه هفته پس از حمله گسترده و اشغال عراق توسط ارتش امریکا، ارتش صدام و رژیم او نابود شد. دولت امریکا در سال 2003

مدعی بود که رژیم صدام صاحب سلاح های کشتار جمعی از جمله بمب اتمی است.

اما همان زمان هم کارشناسان موسسه اتمی سازمان ملل میگفتند از آنجا که آنان تمامی سلاح های کشتار جمعی رژیم صدام را نابود نموده اند، لذا ادعاهای دولت امریکا غیر واقعی است.

پس از حمله امریکا، سقوط بغداد و فرار صدام حسین و اشغال کشور عراق، تمامی ادعاهای کذب کاخ سفید واشنگتن برملا شد. بویژه رئیس جمهور امریکا و نخست وزیر انگلستان، رسوای خاص و عام شدند.

پس از این رسوایی بود که دولت امریکا مدعی شد که برای استقرار دمکراسی به عراق حمله کرده است، و بعد از محاکمه صدام، حداکثر یک تا دو سال دیگر ارتش امریکا کشور عراق را ترک خواهد کرد. این ادعای رسوا نیز اخیر در یک مصاحبه تلویزیونی توسط یکی از دیپلمات های برجسته امریکایی به زیر سوال رفت.

به مناسبت پایان پنجمین سال اشغال عراق، سفیر دولت ایالات متحده امریکا در کشور سوئد، در یک مصاحبه تلویزیونی، در پاسخ این سنول که ارتش امریکا چه زمانی کشور عراق را ترک خواهد نمود پاسخ داد:

" ارتش ما پس از جنگ دوم جهانی 60 سال در آلمان ماند. همچنین پس از پایان جنگ کره نیز، ارتش ما هنوز هم در کره جنوبی مستقر است. .... "

در رابطه با عراق اکنون بیش از پنج سال است که ارتش امریکا در آن حضور دارد. آمار مؤسسات بین المللی خیر از کشته شدن بیش از یک میلیون از شهروندان عراق و 4000 سرباز امریکایی را میدهند. "هانس بلیکس" مدیر سابق آژانس بین المللی انرژی اتمی، جنگ عراق را یک تراژدی برای مردم عراق، و یک تراژدی برای حقیقت و کرامت انسانی نامیده است.

در سطور فوق به آمار قربانیان و کشته شدگان تجاوز و اشغال به عراق اشاره شد. عبرت انگیز است که به آمار "زنده ها" در عراق امروز هم توجه شود:

- 28% از کودکان عراق، از سوءتغذیه رنج میبرند.

- 10% از کودکان عراق، از بیماری های مزمن رنج میبرند.

- نزدیک به 70% زنان شهرها و روستاهای عراق، بدون هیچ گونه کمک پزشکی وضع حمل مینمایند.

- 90% بیمارستان های عراق، فاقد امکانات فنی و کادر پزشکی لازم هستند.

- بیش از 50% (نیمی) از 34000 پزشک عراقی، از ترس گرسنگی، ترور و ...، از کشورشان گریخته اند.

- تا کنون 2000 پزشک عراقی، توسط گروههای تندرو و یا ناشناس، به قتل رسیده اند.

- در بغداد و دیگر شهرهای عراق فاضلاب قابل استفاده ای وجود ندارد. افتتاح بیولوژیکی، مردم عراق را تهدید مینماید.

- مابین 3 تا چهار میلیون نفر از مردم عراق، یا به خارج از کشورشان پناهنده شده اند و یا در کشور خودشان، از خانه و کاشانه شان گریخته و در نقاط دیگر پناهنده اند.

- آزادی زنان در عراق امروز، حتی در مقایسه با گذشته، به مراتب بیشتر تهدید میشود.

- نرخ بیکاری در عراق، از 50% نیز بالاتر رفته است.

- آدم کشی و آدم ربائی، تبدیل به یک معضل روز مره در عراق شده است.

- گروههای مسلح " غیر ارتشی " خارجی - نظیر بلاک واتر - که با انعقاد قرارداد با ارتش امریکا در عراق به ارتش امریکا، دیپلمات ها، شرکت های تجاری و .... "خدمات حفاظتی" ارائه میدهند، در دزدیدن، سرکوب، برگبار مسلسل بستن مردم غیر نظامی و بی دفاع عراقی از ارتش امریکا در عراق، "چک سفید" دریافت نموده و در رابطه با آدم کشی هایشان که بارها به اثبات نیز رسیده اند، به هیچ کسی پاسخگو نیستند. تعداد این سرکوبگران غیر ارتشی در عراق را یکصد و هشتاد هزار نفر (180.000) تخمین زده اند.

- دست سربازان امریکایی در سرکوب و کشتار مردم عراق - که برای اشغالگران به مثابه "حشره" هستند - به گونه ای حیرت انگیز باز است. با مراجعه به افشاگری های "فهرمانان" جنگی ارتش امریکا که پس از بازگشت به کشورشان، افسرده از عذاب وجدان، مدال های جنگی شان را بدور انداخته اند، شاهدان بسیاری بر این مدعا خواهید یافت.

## گفتگوی گزارشگران با ارژنگ بامشاد ، فعال سیاسی در باره مسائل ملی

سلام و ممنون از پاسخ شما به گزارشگران  
**گزارشگران:** اگر امکان دارد خودتان را به خوانندگان سایت معرفی نمایید  
بامشاد : با سلام گرم به شما و خوانندگان سایت گزارشگران . من از  
فعالین سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر) هستم.  
**گزارشگران:** وضعیت خلق های تحت ستم ایران را در حال حاضر چگونه  
ارزیابی میکنید؟

**بامشاد:** خلق های تحت ستم ایران در شرایط کنونی که رژیم اسلامی  
سیاست ماجراجویی در خارج و سرکوب گسترده در داخل را در پیش  
گرفته است، زیر شدیدترین فشارها قرار دارند. زیرا علاوه بر فشار و  
ستم همیشگی، اکنون به بهانه ی محاصره کشور از طرف آمریکا و  
تهدیدات نظامی امپریالیستی از یک سو و تلاش آمریکا برای تماس با  
سازمان ها و گروه های متعلق به خلق های تحت ستم از سوی دیگر،  
بهانه های تازه ای در اختیار رژیم قرار داده تا هر نوع مبارزه ملی مردم  
این مناطق را با برچسب هم سونی با آمریکا و اقدام علیه امنیت کشور به  
شدت سرکوب کند. بی جهت نیست که در شرایط کنونی حتی فعالیت های  
فرهنگی و علمی که تاکنون تا حدودی تحمل می شد نیز در زمره ی اقدام  
علیه امنیت ملی تلقی می شود. صدور حکم اعدام برای یعقوب مهرنهاد  
روزنامه نگار بلوچ در زاهدان و یا دو تن از روزنامه نگاران کرد، گویای  
این مسئله است. در سال گذشته شاهد گسترش سرکوب و اعدام ها در  
خوزستان و بلوچستان بوده ایم که این امر در راستای سیاست سرکوب  
همه جانبه خلق های تحت ستم صورت می گیرد. اگر گسترش سرکوب  
توسط حکومت اسلامی جنبش های ملی را تحت فشار شدید قرار می  
دهد، خطر به دام دسیسه های امپریالیستی اقتدار سازمان ها و جریانات  
سیاسی مناطق ملی نیز می تواند توان واقعی جنبش و اهداف آن را به  
شدت به کجراه برد.

این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که سیاست آمریکا در قبال ایران،  
سیاستی است بشدت خطرناک. اگر در دوران جنگ سرد، آمریکا برای  
مقابله با اتحاد جماهیر شوروی از یک پارچگی ایران حمایت می کرد،  
اکنون اوضاع به گونه ی دیگری است. برای مقابله با نقش ایران در  
منطقه، اگر یک گزینه جنگ و در هم شکستن قدرت جمهوری اسلامی و  
روی کار آوردن یک رژیم گوش به فرمان است، گزینه ی دیگر بر هم  
زدن یک پارچگی ایران و تبدیل آن به کشورهای کوچک، ولی مطیع می  
باشد. اما جدا از دنبال کردن هر یک از این گزینه ها، در شرایط کنونی  
آمریکا تلاش گسترده ای به کار گرفته است تا با تماس با سازمان ها و  
جریانات ملی، اقدامات ایذانی در مناطق ملی را سازمان دهد تا از این  
طریق یک جنگ اعلان نشده و به نیابت گسترش یابد. همین وضعیت  
شرایط برای مبارزات ملی را بشدت بغرنج کرده است. هم به این دلیل که  
مبارزان راه حق تعیین سرنوشت خلق ها از یک سو باید با دسیسه های  
امپریالیستی درگیر شوند و از سوی دیگر با سرکوب خشن و لجام  
گسیخته رژیم اسلامی روبرو گردند. و هم زمان منافع ملی مردم و  
خواست ها و نیازهایشان را در نظر گیرند و برای رسیدن به آن ها  
مبارزه کنند.

**گزارشگران:** آیا جنبشی بنام جنبش اقلیت های قومی موجود است؟ یا آن  
چه تا کنون در آذربایجان، خوزستان و بلوچستان و کردستان رخ داده  
است حرکت های موردی بوده است؟

**بامشاد:** آن چه در مناطق ملی وجود دارد حرکت های موردی نیست. ما  
در این مناطق با جنبش های مردمی روبرو هستیم. این جنبش های مردمی  
بویژه حول خواست های ملی گاه شکل آشکاری به خود می گیرد. جنبش  
های ملی در پاره ای از موارد سختگویی در هیئت احزاب و سازمان  
های ملی دارند و خواست هایشان توسط این جریانات بیان می شود.  
وقتی از جنبش خلق های تحت ستم سخن می گوئیم، نمی توانیم تنها  
وضعیت کنونی را در نظر بگیریم. نباید فراموش کنیم که جنبش مردم  
ترکمن بعد انقلاب تا چه حد گسترده و عمق یافته بود. همین وضعیت را  
در کردستان دیده ایم. جنبش ملی در این منطقه آن چنان گسترده و توده  
ای شده بود که سال ها طول کشید تا سرکوبگران اسلامی بتوانند تسلط  
خود بر این منطقه را تکمیل کنند. عمق نفرت خلق های تحت ستم از  
حکومت اسلامی به حدی است که کوچکترین تکان سیاسی باعث گسترش  
جنبش های ملی در مناطق ملی خواهد شد. برای مقابله با همین وضعیت  
است که حکومت اسلامی با استقرار گسترده نیرو در مناطق ملی، خود را  
برای سرکوب حرکت های مردمی آماده کرده است.

- درآمد متوسط مردم عراق، روزانه مابین 1 تا چند دلار تخمین زده  
میشود.

کشور عراق به مناطق سنی، شیعه، کرد و غیره تقسیم شده است. در  
نقاط مختلف عراق، دیوارهای 8 متری بتونی، شهرهای عراق را به  
نقاط سبز و غیر سبز تقسیم نموده است.

- انفجار و کشته شدن دهها و یا صدها نفر از مردم، از مسائل روزانه  
عراق است.

با توجه به این مختصر، آشکار میشود که امنیت، آسایش، امکان  
زیست انسانی، دسترسی به مواد غذایی و یا امکانات پزشکی در  
عراق با تداوم اشغال آن، برای مردم مستاصل و لگدمال شده آن به  
آرزو های "دست نیافتنی" تبدیل شده است. برای اکثر مردم عراق  
زندگی یعنی انتظار همراه با اضطراب و مشقت برای پایان یک روز و  
آغاز دردناک آن در روز دیگر است. امروز بر کسی پوشیده نیست که  
این همه، حاصل سیاست تجاوز کارانه، غارتگرانه و هژمونی طلبانه  
دولت آمریکا در عراق است. سیاستی که در شرایطی میتواند برای  
مردم ما در ایران نیز رقم بخورد. بویژه که هل من طلبی های رژیم  
بغایت ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران و سرکوب مردم در ایران،  
غالباً در زمینه سازی چنین سرنوشتی برای ایران، با سیاست رهبران  
کاخ سفید واشنگتن هم پهلوی میشود.

راه برون رفت از چنین شرایطی، نه به جمهوری اسلامی، و نه به  
جنگ و تجاوز امپریالیستی و گسترده کردن مبارزات مردم ایران برای  
دست یابی به حق تعیین سرنوشتشان است.

نجیبی ی صالح زاده ( همسر محمود صالحی در مقابل زندان سنج،  
خطاب به 200 نفر که در حمایت از محمود صالحی از شهرهای سقز،  
بوکان، اشنویه، مریوان، پاره‌رشت، کرج و تهران، به سنج آمده  
بودند، اظهار داشت :  
برای من دیگر فعالین کارگری و دانشجویان، فرقی با محمود ندارند. .. ما  
نباید در مقابل دستگیری هر فعال کارگری و یا هر فعال دیگری سکوت  
کنیم.  
برگرفته از اطلاعیه شورای همکاری شکل ها و فعالین کارگری- 1387/1/4

### \* پیوندها \*

سردبیر نشریه : منصور نجفی

[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)

ایمیل روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

نشریه انگلیسی ایران بولتن

[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص  
میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

**گزارشگران:** موانع رشد و اعتلای جنبش های ملی و قومی را چگونه ارزیابی میکنید؟

**بامشاد:** مهم ترین مانع رشد و اعتلای جنبش های ملی، سرکوب گسترده نظامی - امنیتی رژیم اسلامی است. خلق های تحت ستم همواره از سوی دولت های مرکزی با سرکوب روبرو بوده اند. این سرکوب در شرایط حاکمیت استبداد تشیع که با دیگر مذاهب هم سر ستیز دارد، به شدت تشدید شده است. از آن که چا بخشی از خلق های تحت ستم ایران سنی مذهب هستند، دولت اسلامی علاوه بر فشار سیاسی و نظامی، فشار مذهبی را نیز در این مناطق تشدید می کند. ترور مولوی های سنی در بلوچستان و یا فشار بر روحانیون اهل سنت در کردستان نمونه هایی از این شکل سرکوب هستند. وجود سرکوب نهادی شده، زمینه ی حرکت و تلاش برای سازمانیابی توده ای را با مشکلات جدی روبرو می سازد. عامل دیگری که مانع رشد و اعتلای جنبش های ملی می شود، تلاشی است که سلطه گران خارجی برای تأثیرگذاری بر بخش های سازمانیافته جنبش های ملی انجام می دهند. این امر هم باعث توهم پراکنی در میان مردم مناطق ملی می شود و هم بهانه ی خوبی به دست سرکوبگران اسلامی برای سرکوب خواست ها و حرکت های ملی می دهد. علاوه بر این دو پارامتر مهم، می توان به مجموعه ی دیگر عواملی نیز اشاره کرد که مانع رشد و اعتلای جنبش مردم در سراسر کشور می شود و این عوامل در مورد خلق های تحت ستم به عنوان عضوی از جامعه ایران نیز صادق است.

**گزارشگران:** آیا وجه غالب مبارزاتی اقلیت های قومی، ناسیونالیستی و جدایی طلبانه بوده است و یا در راستای خواست های تا کنون پایمال شده حقوق دمکراتیک و اساسی؟

**بامشاد:** واقعیت این است که مبارزات ملی خلق های تحت ستم ایران تاکنون شکل جدایی طلبانه نداشته است. ممکن است این جا و آن جا پاره ای گروه های کوچک غیر مؤثر در جنبش های ملی گاه شعار و تمایل جدایی طلبانه بروز داده باشند، اما این نمونه های محدود، استثنا است. بطور مثال تاکنون هیچ یک از احزاب و سازمان های کرد، آذری، عرب، بلوچ یا ترکمن شعار جدایی طلبانه نداده اند و چون دولت های مرکزی چه در زمان سلطنت و چه در دوران ولایت مدام با اتهام جدایی طلبی جنبش های ملی را سرکوب کرده اند سازمان های وابسته به جنبش های ملی مدام مجبور شده اند بر این نکته تأکید کنند که تمایلات جدایی طلبانه ندارند. واقعیت هم این است که زندگی مشترک خلق ها در ایران آن چنان به هم تنیده شده است که زمینه ی تمایلات جدایی طلبانه وجود ندارد. گرچه سرکوب دولت مرکزی فشار زیادی بر خلق های زیر ستم وارد آورده و می آورد اما مناسبات میان مردم از جنس دیگری است. همین همزیستی مسالمت آمیز میان مردمان مناطق مختلف و مراودات تنگاتنگ در بسیاری از زمینه ها باعث مستحکم شدن علقه ها و پیوندهای انسانی گرانقدری شده است. بطور مثال مگر می توان تهران، شهری چند میلیونی را بدون حضور گسترده آذری های در تمامی ارکان زندگی آن تصور کرد؟ یا شهری چون زاهدان را بدون حضور غیربلوچ های تصور کرد؟

در این جا نیز باید بر این نکته تأکید کنم که با سیاست هایی که امپریالیسم آمریکا در منطقه دارد، خطر تحریک تمایلات جدایی طلبانه را نباید از نظر دور داشت. واقعیت این است که دولت آمریکا، چه در مورد عراق، چه در مورد افغانستان، چه در مورد پاکستان و هم چنین در مورد ایران، طرح های دور و درازی دارد. در این طرح ها گاه تجزیه این کشورها و ایجاد کشورهای کوچک و درگیر با یک دیگر نیز مورد بررسی قرار می گیرد. اگر شرایط برای تحقق این طرح های شوم فراهم شود، آنگاه در مناطق ملی با وضعیت جدید و به شدت خطرناکی روبرو خواهیم بود.

**گزارشگران:** آیا در مبارزات ملت های تحت ستم ایران کدام يك از خواست های زیر بیشتر زمینه داشته است؟

خودمختاری، حق تعیین سرنوشت بدست خویش، یا زندگی در ایرانی فدراتیو؟

**بامشاد:** قبل از هر چیز باید یادآوری کنم که سه خواستی که شما مطرح می کنید وجوه یا نما های یک خواست واحد هستند. حق تعیین سرنوشت با خواست خود مختاری یا با خواست فدرالیسم میانیتی ندارد. مثلاً از جزئیات حقوقی ( که اهمیت زیادی ندارند ) که بگذریم، فدرالیسم عملاً جز پذیرش خود مختاری های منطقه ای چیز دیگری نیست. یا خواست حق تعیین سرنوشت بیان عمومی تری است که می تواند شکل خود مختاری یا فدراتیو به خود بگیرد یا حتی حق جدایی را بیان کند. بنابراین، بهترین و روشن ترین بیان برای حق ملی همان حق تعیین سرنوشت است. اگر واقعاً دموکراسی می خواهیم و اگر واقعاً خواهان اتحاد

دموکراتیک و داوطلبانه ملیت های ایران هستیم، باید از فرمول عمومی حق تعیین سرنوشت ملیت ها و از جمله حق جدایی آن ها دفاع کنیم. دفاع از این فرمول برخلاف تصور واهی که از طرف ناسیونالیست های ایرانی دامن زده می شود ( به معنای دفاع از جدایی نیست. بگذارید همان مثال معروف را بزنم که دفاع از حق طلاق به معنای دفاع از طلاق نیست. جدایی ملیت های ایرانی از هم دیگر، به احتمال قریب به یقین مصیبت بسیار خونباری خواهد بود. اما راه جلوگیری از این مصیبت این نیست که واقعیت چند ملیتی بودن ایران و حق برابر همه این ملیت ها را انکار کنیم. بر عکس بهترین و کم هزینه ترین راه مقابله با آن مصیبت احتمالی تأکید روشن روی همین حق است. تنها از این طریق است که می توان بهانه های شوینستی را از دست سرکوب گران گرفت. اگر همه ملیت های ایران از حقوق برابر برخوردار باشند، مسلماً جدایی طلبان و ناسیونالیست های قومی در انزوا قرار خواهند گرفت و بستر مناسبی برای ایجاد یک دموکراسی پایدار که حتماً باید بر اتحاد داوطلبانه همه ملیت های کشور باشد، به وجود خواهد آمد.

از این ملاحظات که بگذریم، باید بگویم که مردم مناطق ملی همواره خواهان رفع تبعیض در زمینه های مختلف، در مورد زبان مادری، در مورد مسائل فرهنگی، مسائل اقتصادی و اداری بوده اند. برای رفع این تبعیضات، مبارزه و خواست مردم مناطق ملی همواره روی خودمختاری دور می زده است. این شعار سال ها شعار احزاب کرد و بلوچ بوده است. اما همین خواست ملی همواره با سرکوب شدید و با اتهام تجزیه طلبی روبرو شده است. در شرایط کنونی که تحولات جهانی شکل دیگری به خود گرفته است و بویژه پس از تحولات جدید در عراق و قانون اساسی جدید آن، شعار زندگی در کشوری فدراتیو به تدریج به شعاری محوری تبدیل می شود. زیرا تجارب جهانی نیز نشان داده است که شکل فدراتیو حکومتی برای کشورهای چند ملیتی، راه حل عاقلانه تری است. راه حلی که در آن تمامی خلق ها می توانند به شکلی داوطلبانه در کنار هم دیگر زندگی کنند و بصورت مشترک از توانایی و امکانات هر یک از خلق ها برای رشد و گسترش خود و دیگر خلق ها بهره گیرند. وقتی صحبت از اتحاد داوطلبانه به میان می آید طبعاً این امر در شرایطی می تواند تحقق یابد که " حق تعیین سرنوشت" هر خلقی به رسمیت شناخته شود. این آن چیزی است که از طرف دولت مرکزی و وابستگانشان و تمامی آن هانی که زیر شعار " دفاع از تمامیت ارضی" تمایلات عظمت طلبانه و سرکوبگرانه و گاه شوینستی خود را پنهان می کنند؛ به تجزیه طلبی تعبیر می شود.

**گزارشگران:** بنظر شما نیروهای فعال برای خودمختاری در این مناطق تا چه حد متفاوتند و گرایش غالب آن ها کدام است؟

**بامشاد:** نیروهای فعال در مناطق ملی را هم اکنون عمدتاً در کردستان و بلوچستان و خوزستان می توان دید. وضعیت آذربایجان خود ویژه است. در کردستان با احزاب و سازمان های قوام یافته ای روبرو هستیم که سال ها برای خواست های ملی خلق کرد مبارزه کرده و می کنند. در میان سازمان های مختلف می توان از گرایشات سوسیالیستی تا گرایشات بورژوازی سراغ گرفت. هر چند مبارزه برای خواست های ملی در الویت های فعالیت های این جریانها قرار دارد اما تحولات میان سازمان ها و جریانها وابسته به خلق کرد تنها با شعار خودمختاری و یا تکیه بر دیگر خواست ها تعریف نمی شود. در شرایط کنونی با حضور فعال آمریکا در منطقه و سیاستی که در عراق در پیش گرفته است و تحولات کردستان عراق، مسائل بسیاری در میان سازمان ها و احزاب کردستانی ایران بوجود آمده است که خط و مرزهای سابق میان این جریانها را نمی توان با معیارهای قدیمی گز کرد.

در مورد بلوچستان وضعیت شکل دیگری دارد. در میان جریانها و سازمان های خلق بلوچ نیز می توان گرایشات گوناگون را سراغ گرفت. اما با توجه به نقشی که هنوز پیوندهای قبیله ای بویژه در بلوچستان شمالی وجود دارد؛ نمی توان سازمان ها و جریانها خلق بلوچ را با همان معیارهایی مورد بررسی قرار داد که در کردستان می توان به تحلیل آن ها نشست. این پیوندهای عشیرتی گاه می تواند معیارهای طبقاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مانع از شکل گیری سازمان ها و جریانها دارای برنامه های مشخص طبقاتی شود. نکته دیگری را که باید در مورد جریانها سیاسی در بلوچستان در نظر گرفت، تلاش هایی است که دولت آمریکا برای تأثیرگذاری بر روند مبارزات ملی مردم بلوچ و به کجراه کشاندن آن دارد. این امر می تواند سمت و سوی بسیاری از جریانها را عوض کند.

به دلیل همین وضعیت به شدت بغرنج جدید یعنی تشدید سرکوب از سوی جمهوری اسلامی و تدارک گسترده در این رابطه و دسیسه های امپریالیستی بویژه در مناطق ملی، تعریف جایگاه سازمان ها و جریانها ملی تا حد زیادی بستگی به مرزبندی های روشن آن ها با این دو دشمن غدار خلق های تحت ستم ایران دارد.

**گزارشگران:** وجه اشتراك و افتراق خلق بلوچ و آذربایجان در چیست؟ ریشه های آن در کجاست؟ و نقش ناسیونالیسم قومی و مذهبی در این مناطق تا چه حد آینده دارد؟

**بامشاد:** واقعیت این است که اگر از جنبه ی فشارهای ملی بگذریم در دیگر زمینه ها نمی توان شباهت زیادی میان بلوچستان و آذربایجان یافت.

پنج سال قبل در که ارتش آمریکا و متحدانش کشور عراق را اشغال نمودند، ر.محمد رضا شالگوئی مقاله ای منتشر کرد، تحت عنوان " ما بر سر دو راهی نیستیم" از آنجا نکات اساسی آن همچنان برجسته و آموزنده است، نظر شما را به آن جلب مینمایم.

## ما بر سر دو راهی نیستیم.

محمد رضا شالگوئی

هر چه سنگربندی های مدنی مردم برای خواست های بی واسطه شان گسترده تر شود واثر گذاری پیکار ضد استبدادی برآمده از این سنگر بندی های مستقل؛ مشهودتر گردد؛ دخیل بستن به کرامات نجات دهندگان داخلی و خارجی بی اعتبارتر خواهد شد.

از زمانی که معلوم شد حکومت آمریکا مصمم است به هر قیمتی که شده رژیم صدام را براندازد؛ به راحتی می شد دریافت که جمهوری اسلامی بعد از صدام نمی تواند همتای باشد که قبلاً بود. و اکنون که ارتش آمریکا در عراق مستقر شده است و حکومت بوش هم چنان تاکید می کند که اولاً به این زودی ها قصد بیرون رفتن از عراق را ندارد و ثانیاً نم مالی جمهوری اسلامی را یکی از اولویت های اصلی اش می نگرد؛ لرزه در ارکان جمهوری اسلامی چنان است که رهبران رژیم به هذیان گویی افتاده اند. مثلاً خامنه ای در نخستین اظهار نظر رسمی اش بعد از سقوط صدام؛ با لحن فیلسوفانه ای به بی طرفی مردم عراق در جنگ اشاره می کند و می گوید: "در هر کشوری بین ملت؛ مدیران و مسنولان فاصله بیفتد؛ مسأله به همین گونه خواهد بود". انگار نه انگار که خودش دقیقاً همان کسی است که مردم ایران از دست اش به جان آمده اند. یا هاشمی رفسنجانی که مترنخ نظام محسوب می شود؛ پیشنهاد می کند که بر قراری رابطه دیپلماتیک با آمریکا به رفتارندوم گذاشته شود. یا محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت (که قاعدتاً مشغله اصلی اش باید "مصلحت نظام" باشد) خری می خواند که اگر آمریکا به سوریه حمله کند با ایران طرف خواهد شد؛ به نظر می رسد رهبران جمهوری اسلامی مانند صدام حسین محکوم اند تا آخرین لحظه های موجودیت رژیم این هذیان گویی ها را ادامه بدهند.

اما مشکل اصلی کشور ما این نیست که در معرض دست اندازی آمریکا قرار گرفته است؛ مسأله اصلی ما\_ که همه بدبختی های مان از آن ناشی می شود\_ این است که گرفتار حکومتی هستیم که ادامه موجودیت اش بزرگ ترین تهدید علیه موجودیت کشور ماست. اکنون بعد از یک ربع قرن تجربه جمهوری اسلامی؛ بزرگ ترین شانس ما این است که اکثریت خردکننده مردم ایران ادامه موجودیت این رژیم را تحمل ناپذیر می یابند و بنابراین شرایطی بوجود آمده است که بتوانند آن را به زیر بکشند و با تکیه بر آگاهی و تجربیات (منفی و مثبت) خودشان؛ نظامی دموکراتیک بر پا کنند. ولی درعین حال؛ خطر بی واسطه ای که ما را تهدید می کند این است که جنبش آزادیخواهی مردم ایران هنوز با نیروی نفی پیش می رود یعنی ایرانیان\_ در مقیاس توده ای\_ بیش از آن که بدانند چه می خواهند؛ می دانند چه نمی خواهند. تردیدی نیست که این نیروی نفی لازمه حیاتی شکل گیری اراده عمومی معطوف به آزادی است؛ ولی برای رسیدن به آزادی و تأسیس دموکراسی کافی نیست. و اگر متناسب با آن؛ یک نیروی اثباتی کافی برای تأسیس دموکراسی پا نگیرد؛ رهایی از چنگ استبداد حاکم خود می تواند مقدمه شکل گیری استبداد دیگری باشد. همان طور که در انقلاب 1357 درست از طریق براندازی استبداد پهلوی بود که به جهنم جمهوری اسلامی پرتاب شدیم. چیزی که ادامه موجودیت جمهوری اسلامی را در این دوره به طور ویژه خطرناک تر می سازد این است که نفرت از آن در میان اکثریت عظیم مردم ایران آشکارا گسترده تر و عمیق تر از آگاهی و اراده توده ای معطوف به دموکراسی است. بنابراین بخش قابل توجهی از مردم ایران؛ می توانند به هر نیرویی که راه گریزی از جهنم جمهوری اسلامی به روی شان بکشاید؛ پناه ببرند. خطر آمریکا از این جاست.

یک ربع قرن پیش ایران نخستین کشوری بود که در آن اسلام گرایي ضد آمریکایی با تکیه بر جنبش توده ای به قدرت رسید. و اکنون ایران یکی از نمونه های نادر در به اصطلاح "دنیای اسلام" است

آذربایجان و مردم آذری به دلیل نقش و اهمیتی که در اقتصاد کشور و در بسیاری از عرصه های سیاسی و اجتماعی دارند، از جایگاه ویژه ای برخوردارند. اقتصاد ایران بدون اقتصاد آذربایجان قابل تصور نیست. در هم تنیده گی اقتصاد کشور با اقتصاد آذربایجان و بویژه نقش سرمایه های آذری ها در کل اقتصاد آنچنان است که نمی توان اقتصاد ایران را بدون سرمایه های آذری ها و اقتصاد آذربایجان مورد بررسی قرار داد. از نظر سیاسی نیز آذربایجان در عرصه سیاست کلی کشور همواره جایگاه ویژه ای داشته است. فراموش نکنیم که تیریز سال های سال در گذشته ولیعهد نشین بوده است و قرن ها آذری ها بر کل ایران حکومت کرده اند. از زاویه میازاتی نیز نباید فراموش کنیم که جنبش مردم آذربایجان همواره یکی از ستون های اصلی مبارزه برای دموکراسی در ایران بوده است. نقش آذربایجان در جنبش مشروطیت و در طول ده های اخیر، امری نیست که بتوان از کنار آن گذشت. توجه به ترکیب جمعیتی تهران بزرگ نیز خود نشان دهنده این در هم تنیده گی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. جمعیت چند میلیونی آذری های ساکن تهران وضعیت ویژه ای برای این شهر بوجود آورده است. این در هم تنیده گی همه جانبه خود باعث می شود که تمایلات ملی گرایانه و یا جنبه های افراطی گرایانه ی آن جلوه برجسته ای نداشته باشد.

وضعیت در بلوچستان به گونه ی دیگری است. بلوچستان از استان های فقیر کشور است که برای رشد اقتصاد آن نیز تلاش موثری از سوی دولت های مرکزی صورت نگرفته است. در بافت اقتصادی آن علیرغم رشد شتابان در چند دهه ی اخیر هنوز بقایای سیستم عشیرتی وجود دارد که با خود تبعات گسترده اجتماعی و فرهنگی را به دنبال آورده است. نقش مردم بلوچ در اقتصاد استان هر چند روز به روز به دلیل تلاش گسترده مردم، بیشتر می شود اما این نقش هنوز نتوانسته است جایگاه ویژه ای در اقتصاد کل کشور بازی کند. به دلیل ضعف سرمایه محلی و عدم کمک رسانی کافی دولتی، بسیاری از ظرفیت های رشد اقتصادی بلااستفاده مانده است. عقب نگه داشته شدن استان و برخورد امنیتی - نظامی با مشکلات متعدد استان زمینه برای اقدامات افراطی و مسلحانه را نیز گسترش داده است. با این حال و علیرغم این وضعیت در میان مردم بلوچ نیز گرایشات تجزیه طلبانه جایگاه مهمی ندارد. علاوه بر همه این ها، بلوچ های ما سنتی مذهب اند و این در زیر سلطه جمهوری اسلامی تبیض مضاعفی را بر آن ها ( و عموم ملیت های سنتی مذهب ) تحمیل می کند. از نظر اداری نیز وضعیت بلوچستان، شکل ویژه ای دارد. در زمان سلطنت، برای بالا بردن کنترل بر استان، پست های کلیدی به بیرجندی ها داده شده بود که از حمایت امیراسدالله اعلم برخوردار بودند و از این طریق تسلط اداری بر استان را پیش می بردند. و در حکومت اسلامی و بویژه در دوره اخیر، این سیستمی ها هستند که بر اهرم های اداری تسلط دارند و از این طریق هدف های دولت مرکزی اسلامی را به پیش می برند. امری که به دلیل رقابت همیشگی دو بخش استان یعنی بلوچستان و سیستان، تنش های گسترده ای را در استان بوجود آورده است. نکته دیگری که در مورد بلوچستان باید در نظر گرفت، جایگاه استراتژیک آن است که هم در هم مرزی با پاکستان و افغانستان و هم در کناره دریای عمان قرار دارد. از این روست که این استان در استراتژی تخریب گرایانه و سلطه جویانه امپریالیستی جایگاه ویژه ای پیدا می کند و خطرات گسترده ای با خود به دنبال خواهد داشت.

**گزارشگران:** شما خود چه راه حلی برای حل مسئله ملی در ایران در نظر دارید؟

**پامشاد:** واقعیت این است که ایران کشوری چندملیتی است. وقتی به این واقعیت توجه کنیم برای سازماندهی یک زندگی انسانی برای تمامی مردم کشور یعنی خلق های ساکن ایران، می بایست در گام اول و بویژه گی های موجود در عرصه های گوناگون را در نظر گرفت. بدون در نظر گرفتن این ویژه گی ها نمی توان از همزیستی مسالمت آمیز میان خلق های کشور سخن گفت. برای این که همزیستی مسالمت آمیز شکل پایه ای به خود بگیرد و همه بطور یکسان خود را در سرنوشت کشور سهیم بدانند باید اتحادی داوطلبانه میان خلق های کشور بوجود آید. اتحاد داوطلبانه در صورتی امکان پذیر خواهد بود که خلق های کشور بتوانند از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار باشند. تنها در سایه به رسمیت شناخته شدن حق تعیین سرنوشت و تلاش برای ایجاد اتحادی داوطلبانه می توان به تمایلات و خواست تمامی مردم کشور رسید. چنین هدفی را می توان در سیستم حکومتی فدراتیو به بهترین شکلی متحقق کرد. در چنین سیستمی هم حقوق ملی خلق های ساکن کشور به بهترین نحو تأمین خواهد شد و هم چهارچوب اتحاد داوطلبانه در کشوری واحد تحقق خواهد یافت. تنها با تاکید بر حق تعیین سرنوشت تمامی خلق های ساکن ایران و دفاع قاطعانه از اتحاد داوطلبانه آن ها در چهارچوب ایران و دفاع از یک دموکراسی پایدار و توده ای می توان هم با سرکوب گی های لحام گسیخته استبداد دینی اسلامی مقابله کرد و هم دسیسه های امپریالیستی را در هم شکست.

**گزارشگران:** باز هم سیاسی که در این گفتگو با ما شرکت داشتید.

**برای رسیدن به دموکراسی ما ناگزیریم هم با استبداد حاکم در بیفتیم و هم با هر نوع سلطه مستقیم و غیر مستقیم خارجی.**

چنین مبارزه ای؛ علیرغم همه پیچ و تاب های عملی احتمالی اش؛ به لحاظ سیاسی مبارزه واحدی است که پویایی اش از نیازها و خواست های خود مردم بر می خیزد.

حال ببینیم آنهایی که مردم ایران را بر سر دو راهی می بینند؛ چه می گویند؟ ناگفته روشن است که هم مدافعان جمهوری اسلامی و هم دخیل بستگان به نقش نجات بخش آمریکا؛ هر دو؛ ما را بر سر دو راهی قرار می دهند. بعلاوه؛ آدم ها و جریان های "عاقلی" هم وجود دارند که هر چند نه رژیم هستند و نه وابسته به آمریکا؛ ولی معتقدند که درگیری هم زمان در دو جبهه شرط عقل نیست و واقع بینی حکم می کند که در صورت حاد شدن رویا رویی جمهوری اسلامی و آمریکا؛ با یکی از این دو متحد شویم. چسباندن این "عاقل" ها به رژیم یا به آمریکا البته گمراه کننده و نادرست است. اما حقیقت این است که نقش آنها در جا انداختن منطق دوراهی واقعا تعیین کننده است. در هر حال؛ طرفداران منطق دوراهی؛ در نهایت به دو اردوی اصلی تقسیم می شوند: اردوی ائتلاف با جمهوری اسلامی برای مقابله با خطر آمریکا؛ و اردوی ائتلاف با آمریکا برای راهی از استبداد جمهوری اسلامی.

این دو اردو؛ علیرغم تقابل آشکار شان؛ منطق واحدی را تبلیغ می کنند. هر دو می کوشند نشان بدهند که مردم بدون پیوستن به قطب مورد نظر آنها بازنده خواهند بود؛ هر دو ما را در دو راهی انتخاب میان زانو زدن در مقابل استبداد یا تن دادن به سلطه امپریالیسم می بینند و می گویند از این انتخاب گریزی نیست.

حرف های رژیمی ها(از خامنه ای و رفسنجانی گرفته تا خاتمی و کروبی و "مشارکتی ها") را که مخصوصاً بعد از حمله آمریکا به عراق؛ همه برای مقابله با تهدیدهای آمریکا؛ ورد وحدت می خوانند؛ عمداً کنار می گذارم. زیرا همه با آنها آشنا هستند و همه به نسبت به آنها بی اعتناء.

به تبلیغات وابستگان مستقیم به آمریکا نیز فعلاً نمی پردازم. زیرا دم خروس وابستگی شان از اعتبار استدلال های شان می کاهد. فقط به دو نمونه از نظرات آنها اشاره می کنم که با جریان های علنی مخالف رژیم در داخل کشور مرتبط اند و به خاطر پیوندهای تاریخی شان با حکومتی ها؛ از سرکوب خشن تا حدی در امان اند و راحت تر از جریان های دیگر اپوزیسیون می توانند نظر بدهند. نمونه اول بیانیه ای است که حدود 170 نفر از فعالان سیاسی( که غالب شان از طیف "ملی مذهبی ها" هستند) در 21 فروردین منتشر کرده اند؛ با عنوان "بیانیه نیروهای سیاسی ایران پیرامون تحولات منطقه". اینها با اشاره به حمله آمریکا و انگلیس به عراق و برنامه های آنها " برای نقض حاکمیت ملت ها" منطقه؛ ابراز امیدواری می کنند که "تصمیم گیرندگان اصلی" جمهوری اسلامی برای مقابله با تهدیدهای جدی خارجی..... زمینه وحدت کلیه نیروها را فراهم بیاورند. و "الزامات هم بستگی و وحدت ملی" را در این می بینند که همه زندانیان سیاسی آزاد شوند؛ روزنامه ها و نشریاتی که "بدون تشکیل دادگاه توقیف شده" اند؛ اجازه انتشار داشته باشند؛ زمینه لازم برای "اجرای کامل قانون اساسی" فراهم بیاید؛ به نظرات استصوابی بر انتخابات پایان داده شود؛ و مطالبات ملت "از طریق مجلس و دولت منتخب مردم" بر آورده شود. به عبارت دیگر؛ نویسندگان این بیانیه؛ ضرورت اتحاد با همین رژیم را مطرح می کنند که مردم از دست اش به جان آمده اند؛ ضرورت اتحاد با "تصمیم گیرندگان اصلی" آن؛ یعنی دستگاه ولایت با تمام سپاه و نهاد و جهادش را. و برای جوش دادن این اتحاد؛ به "تصمیم گیرندگان اصلی" توصیه می کنند که اندکی سرکوب ها را تعدیل کنند تا "فضای مناسب و مساعد برای ایجاد وحدت و انسجام ملی فراهم گردد و جامعه ایران در برابر تهدیدهای خارجی مصونیت یابد". اما به تجربه می دانیم که ارزیابی "تصمیم گیرندگان اصلی" از اوضاع به مراتب دقیق تر از خیال باقی های امضاء کنندگان این بیانیه است. آنها بهتر می دانند که هر گونه تعدیل سرکوب؛ فرمان رویی شان را ناممکن خواهد ساخت. آنها( دستگاه ولایت با تمام سپاه و نهاد و جهادش ) بهتر می دانند که کنار آمدن با آمریکا به

که اکثریت مردم آن به نحو ساده لوحانه ای نسبت به آمریکا خوش بینی نشان می دهند. این چرخش کامل محصول حاکمیت 24 ساله جمهوری اسلامی است و نموداری از ورشکستگی ایدئولوژیک آن. به عبارت دیگر؛ مردم ایران اکنون آمریکا را از طریق جمهوری اسلامی شناسایی می کنند. و در نتیجه بیزاری از جمهوری اسلامی؛ دشمنان آن را دوست و دوستان آن را دشمن خود می دانند. و این یکی از تناقض های جنبش آزادیخواهی مردم ایران است در مرحله کنونی که اگر به موقع حل نشود پی آمدهای بسیار خطرناکی خواهد داشت.

لازم می دانم یک بار دیگر تاکید کنم که بی زاری مردم از کائنات جمهوری اسلامی نه تنها چیز بدی نیست؛ بلکه تنها صخره امیدی است که بدون ایستادن روی آن هیچ چیز پیشرویی را در کشور ما نمی توان بوجود آورد. این بی زاری محصول بی واسطه تجربه مردم از جهنمی است که یک ربع قرن آن را زیسته اند. اما خوش بینی به "نه" جمهوری اسلامی" و مخصوصاً به هر چه مخالف جمهوری اسلامی؛ با آن فرق دارد؛ این خوش بینی محصول شناخت تجربه نیست؛ محصول جنبی عاطفه منفی نسبت به جمهوری اسلامی است. به عبارت دیگر؛ محصول یک شناخت عاطفی معکوس است. شناخت عاطفی معکوس هر چند پدیده قانون مدنی است که در همه جنبش های ضد استبدادی نقش پر رنگی ایفاء می کند؛ ولی شناخت قابل اتکایی نیست.

بالاخره فراموش نباید نکنیم که هر جنبش ضد استبدادی؛ جنبش قربانیان یک نظام استبدادی است که درست به دلیل گرفتاری در چنگال استبداد؛ در دست یابی به داوری متوازن با محدودیت هایی واقعی روبرو هستند و معمولاً در باره مخالفان استبداد حاکم داوری خوش بینانه ای دارند.

برگردیم به خطر آمریکا. تردیدی نیست که آمریکا یک خطر واقعی است؛ نه صرفاً به دلیل استقرار نیروهای نظامی اش در حساس ترین مرزهای کشور ما و طرح های اعلام شده اش برای کشور ما و کل منطقه خاور میانه؛ بلکه بیش از همه به دلیل خوش بینی ساده لوحانه بخش بزرگی از جمعیت کشور ما نسبت به آن. اما همان طور که اشاره کردم؛ این خوش بینی محصول جنبی بی زاری از جمهوری اسلامی است و پدیده ای است قانون مند که مقابله با آن تنها با بحث و یادآوری جنایات امپریالیسم آمریکا ممکن نیست. تا جمهوری اسلامی با برجاست و تا موضع خصمانه آمریکا نسبت به آن ادامه دارد؛ این خوش بینی به آمریکا ادامه خواهد یافت. بنابراین تا حد بداهت روشن است که مقابله با خطر آمریکا در امتداد پیکار موثر علیه جمهوری اسلامی قرار دارد و بدون آن معنایی نمی تواند داشته باشد. فراموش نباید کرد که بزرگ ترین قدرت دفاعی هر کشوری در مقابل خطر خارجی؛ مخصوصاً در دنیای امروز؛ مردم آن است. اگر اکنون کشور ما در مقابل خطر آمریکا بی دفاع است؛ دلیل اش این است که بخش بزرگی از مردم ایران این خطر را نمی ببینند و شاید حتی مداخله احتمالی آمریکا را نجات بخش می دانند. اینها از طریق مشاهده اثر گذاری پیکار ضد استبدادی و کشف ظرفیت های عظیم جنبش های توده ای مستقل مردم در بستر این پیکار است که می توانند از این توهم یا نقطه کور بیرون بیایند. هر چه سنگر بندی های مدنی مردم برای خواست های بی واسطه شان کسترده تر شود و اثر گذاری پیکار ضد استبدادی بر آمده از این سنگر بندی های مستقل؛ مشهودتر گردد؛ دخیل بستن به کرامات نجات دهندگان داخلی و خارجی بی اعتبارتر خواهد شد و شمار هر چه بیشتری از مردم در خواهند یافت که خطر نجات دهندگان کمتر از سرکوب کنندگان نیست و نجات دهنده امروزی به سرعت می تواند به سرکوب کننده بعدی تبدیل شود. مگر نه این است که تنها درماتنگان و به زانو در آمدگان می توانند به نجات دهنده دخیل ببینند؟ ایران فقط و فقط از طریق قدرت مند شدن مردم آن می تواند در مقابل خطر خارجی و از جمله آمریکا قابل دفاع باشد. آخر چگونه ممکن است مردمی که حق حاکمیت شان به صورت کاملاً صریح و تئوریک در قانون اساسی حاکم نفی شده است؛ بتوانند به نحوی با معنا (یعنی نه به صورت خیالی) از "حاکمیت ملی" شان در مقابل خطر خارجی دفاع کنند؟ تشدید فشار آمریکا بر جمهوری اسلامی و حتی رویا رویی احتمالی آنها؛ ما را بر سر دو راهی قرار نمی دهد.

مراتب راحت تر است تا متقاعد کردن مردم ایران به گردن گذاشتن به جمهوری اسلامی. بنابراین "تصمیم" آنها این خواهد بود که به بهانه مقابله با خطر آمریکا، سرکوب را تشدید کنند. و از همین الان می توان دید که این کار را آغاز کرده اند.

نمونه دوم را می توان در میان نوشته ها و گفته های کسانی دید که بر خلاف امضاء کنندگان بیانیته اتحاد در مقابل خطر آمریکا؛ مدخله آمریکا را نجات بخش می بینند. از میان اینها اخیراً دو نفر با جسارت و وقاحت بیشتری به دفاع از آمریکا برخاسته اند؛ مرتضی مردیها و نیما ارشدان؛ که هر دو شیفته گان "امام راحل" بوده اند و هر دو در بساط خاتمی سینه می زده اند و اکنون به جای خمینی؛ چهره نورانی جرج بوش را در ماه می بینند. ارشدان در هفته دوم جنگ عراق نوشت: "از دید کارشناسان نظامی؛ دو جنگ اخیر؛ یعنی عملیات سقوط طالبان و آزاد سازی عراق؛ کم هزینه ترین عملیات نظامی تاریخ جهان به لحاظ تلفات غیر نظامی؛ ارزیابی شده اند." و با وجدانی بسیار آرام و حتی با ذوق زدگی حیرت انگیزی یاد آوری کرد که رقم کشته شدگان غیر نظامی عراقی تا کنون تقریباً نصف شمار افرادی است که در روز سیزده بدر و 13 روز گذشته در کشور ایران بر اثر تصادفات رانندگی جان باخته اند." اکنون که پنج هفته بعد از شروع حمله به عراق؛ "کارشناسان نظامی" مورد اعتماد نیما ارشدان؛ پرونده جنگ را مختومه اعلام کرده اند؛ مردم عراق نه برق دارند و نه آب. همه بیمارستان های آن به مرده شور خانه تبدیل شده اند. مردم بصره در کنار پرآب ترین رودخانه خاور میانه؛ به چیره آب آشامیدنی ارسالی از کویت چشم دوخته اند. تقریباً همه زیر ساخت های مدرن عراق متلاشی شده است. بزرگ ترین گنجینه تاریخ طولانی این کهن ترین گهواره تمدن انسانی به یغما رفته است. و بدتر از همه؛ "کارشناسان نظامی" مورد اعتماد نیما ارشدان ترتیبی داده اند که مردم عراق خود را در چهره تحقیر انگیز غارت کنندگان موزه ها و بیمارستان ها تماشا کنند؛ تحقیری که حتی در غارت بغداد بدست قشون هلاکوخان هم دیده نشده بود. جهت اطلاع نیما ارشدان ها یاد آوری می کنم که از "دید کارشناسان نظامی" آن چنانی؛ شمار کشته شدگان غیر نظامی در روزهای جنگ 1991 نیز خیلی بالا نبود؛ ولی بعد از تمام شدن عملیات نظامی بود که مرگ آرام غیر نظامیان آغاز شد. زیرا جامعه شهری امروزی بدون زیر ساخت های مدرن به سرعت فرو می ریزد. تصادفی نبود که طبق تحقیق سازمان غذا و کشاورزی سازمان ملل در سال 1995؛ فقط تلفات کودکان عراقی در 5 سال اول بعد از جنگ؛ حدود 576 هزار نفر بود. بعلاوه شمار مبتلایان به سرطان خون؛ مخصوصاً در مناطق جنوبی عراق 12 بار افزایش یافته بود که جز "کارشناسان نظامی" آن چنانی(که از هر نوع بحث علمی در این باره وحشت دارند) همه بر این باورند که این در نتیجه به کارگیری اورانیوم تخلیه شده در عملیات نظامی بوده است. یعنی نوعی سلاح هسته ای که بتدریج عمل می کند و اثرات اش بسیار پایدارتر از بمب اتمی است. سلاحی که این بار نیز بسیار گسترده تر از جنگ قبل در عراق به کار گرفته شد.

نیما ارشدان؛ با اشاره به جنایات عظیم رژیم صدام حسین؛ "لزم و ضرورت سرنگونی سریع و کم هزینه" آن را موجه می داند. اما همه می دانند که اولاً رژیم صدام حسین؛ لاقل بعد از انقلاب ایران؛ مورد حمایت فعال آمریکا بود و او با تشویق و حمایت آمریکا و انگلیس بود که به ایران حمله کرد و در فاصله 1980 تا 1990 (یعنی تا حمله به کویت) همیشه از حمایت آمریکا برخوردار بود. ثانیاً در جنگ 1991 عملاً تا آستانه سرنگونی پیش رفت و 14 استان از 18 استان عراق بدست مردم افتاد؛ و فقط با محاسبه کاملاً آگاهانه حکومت جرج بوش پدر بود که از سرنگونی نجات یافت و به آن قتل عام های وحشتناک مردم به پا خواسته عراق پرداخت.

ثالثاً بعد از آن نیز امکان سرنگونی صدام بدون توسل به جنگ وجود داشت ولی مطلوب آمریکا نبود. کافی است به یاد داشته باشیم که گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل برای عراق؛ در دهه 90 بارها پیشنهاد کرد که مانند بازرسی سلاح های کشتار تودهای بازرسی ویژه ای نیز برای بررسی فعال مساله حقوق بشر در زیر نظر شورای امنیت ایجاد شود و در باره جنایات رژیم صدام تحقیق کند. اما قدرت های بزرگ و در رأس شان آمریکا و انگلیس علاقه ای به این پیشنهاد نشان ندادند. آنها حتی برای برگزاری یک انتخابات آزاد زیر نظر سازمان ملل؛ صدام را زیر فشار قرار ندادند. از همه این ها که بگذریم؛ معلوم نیست نیما ارشدان چه تعداد از

تلفات غیر نظامیان را غیر قابل تحمل و غیر مجاز می داند؟ آیا اگر به جای مثلاً 4 هزار نفر؛ 40 هزار نفر غیر نظامی ها در این جنگ کشته می شدند؛ نیما ارشدان حاضر بود جنگ را محکوم کند؟ او که از مقاله "از کجا آغاز کنیم؟" مرتضی مردیها با به به و چهچه یاد می کند؛ حتی در آن صورت هم بعید بود؛ جنگ رامحکوم کند. مرتضی مردیها در آن مقاله؛ آمریکایی ها راحتی در قتل عام اتمی مردم هیروشیما و ناگازاکی محق می داند. پس می بینیم مساله تلفات جنگ از نظر افرادی مانند ارشدان و مردیها چیز در خور توجهی نیست. در ضمن فراموش نکنیم که تحریم 12 ساله عراق که با اصرار آمریکایی ها بر قرار شد و ادامه یافت (و فقط از مردم بی دفاع غیر نظامی عراق قربانی گرفت و نه از صدامیان) بیش از قتل عام اتمی هیروشیما و ناگازاکی تلفات داشت.

و آمریکایی ها این قتل عام را با محاسبه کاملاً آگاهانه سازمان دادند. در سال 1996؛ مالن آلبرایت؛ وزیر خارجه وقت آمریکا در برنامه Minutes 60 شبکه CBS آمریکا در مصاحبه با Stahl در پاسخ به این سوال که آیا مرگ 500 هزار کودک عراقی هزینه سنگینی برای ادامه تحریم ها نیست؛ با خون سردی جنایت کارانه ای اعتراف کرد که این هزینه ای است که مردم عراق برای سرنگونی صدام باید بپردازند؛ آنها می خواستند صدام برود و لی مردم عراق نتوانند از سقوط او "سوء استفاده" کنند. فرمول معروف آنها "حفظ حکومت صدام بدون صدام" بود.

بی تفاوتی ارشدان ها و مردیها نسبت به کشتار مردم بی دفاع عراق (وزبان و ویتنام و هر جای دیگر) نشان می دهد که آنها به انسان ها به عنوان یک وسیله می نگرند؛ در بهترین حالت وسیله ای برای رسیدن به یک امر خیر. با همین نگرش بود که آنها دیروز کشتار کمونیست و مجاهد و ضد ولایت فقیه و بهایی را برای استقرار "اسلام باب محمدی" را لازم و موجه می دیدند و با همین دید است که امروز کشتار صدها هزار انسان بی دفاع را ظاهراً برای استقرار مدرنیته؛ قابل توجهی می دانند. نگرش همان است که بود؛ جهت اعتقاد حضرات تغییر کرده است! نیما ارشدان می نویسد: "به نظر می رسد استقرار دموکراسی در کشورهای نظیر عراق نیز محتاج توجه ویژه جهانی جهانی شده باشد والا تا دنیا دنیااست؛ صدام و یا هزار صدام دیگر سوار بر احساسات جاهلی و تصعب آمیز توده های آموزش ندیده و دور از مدنیت حکم خواهند راند." تصور نیما ارشدان از دموکراسی و مدرنیته به شدت آغشته به :اسلام ناب محمدی" است. جوهر دموکراسی و البته مدرنیته دموکراتیک؛ بیش از هر چیز پای بندی به این اصل ساده است که هر انسانی خود یک هدف است و نباید به وسیله ای در دست کسان دیگر تبدیل شود. انسان معتقد و متعهد به این اصل؛ در مرگ هر انسانی مرگ خود را می بیند. نیما ارشدان مدعی است که عراقی ها( و ایرانی ها؟ چرا نه؟) "تا دنیا دنیااست" نمی توانند بد و خوب شان را خود تشخیص بدهند. اما مرتضی مردیها که چند پیراهن بیشتر از او پاره کرده است می داند که چنین نیست. او در مقاله ای که در دم تظاهرات جهانی ضد جنگ 15 فوریه گذشته نوشت؛ تلویحا هشدار داد که از روح "ادیت نشده" آن تظاهرات در وحشت است. خاتم سوسن آرام در نقد آن مقاله به درستی یادآوری کرد: "یک لحظه تصور کنید تظاهرات «ادیت نشده» میلیونی ضد جنگ لندن یا مادرید را در خیابان های تهران. آیا یکساعت بعد از شروع تظاهرات، این جنبش علیه جمهوری اسلامی و همه متعلقات اش، از جمله اصلاح طلبان حکومتی برنخواهد خواست؟" آری به نظر می رسد آنها از سر خام فکری و نادانی نیست که به آمریکا دخیل بسته اند، بلکه وحشت از ظرفیت های عظیم بیداری مردم (به قول مردیها) "ادیت نشده" است که قبض روح شان می کند. 25 آپریل 2003



## وضعیت کارگران در سال جدید

\*دشواری های کمرشکن اقتصادی، اخراج از کار، بهره کشی بیرحمانه شرکت های برده داری "پیمانی"، عدم پرداخت حقوق و تحمیل عمارانه رژیم گرسنگی در چهارچوب تعیین نرخ حداقل دستمزد زیر خط فقر.... روشنگری: بدون این که هیچ جنبه ای از پیش بینی یا پیش گویی در نظر باشد از هم اکنون می توان با قاطعیت اعلام کرد که سال 1387 که پنجمین روز آن را پشت سر گذاشته ایم برای کارگران ایران سال ادامه دشواری های کمرشکن اقتصادی، فقر، خطر اخراج از کار و پرتاب شدن به گردونه بیکاران، بهره کشی بیرحمانه شرکت های برده داری جدید "پیمانی" و همچنین عدم پرداخت دستمزدهاست.

کارگران کشور در حالی وارد سال جدید شده اند که درست در آخرین روزهای سالی که گذشت دولت حداقل دستمزد را بسیار پائین تر از خط فقر یعنی به میزان 219 هزار و 600 تومان تعیین کرد و این در حالی است که وزارت رفاه همین رژیم چندی پیش حفظ فقر را درآمد کمتر از 400 هزار تومان اعلام کرده است و آمارهای ماهانه بانک مرکزی در باره نرخ تورم از ادامه سیر صعودی تورم حکایت دارد.

با حداقل دستمزد تعیین شده حتی نمی توان از عهده ابتدایی ترین مخارج زندگی یک خانوار چهار نفره کارگری برآمد. این دستمزد تحمیل عمارانه رژیم گرسنگی بر کارگران از سوی رژیم است.

در کشورهایی که در آنها جنبش کارگری ریشه دار است، تعیین حداقل دستمزد معمولاً با موجی از اعتصابات اخطاری و آنچه سرمایه داران و کارفرمایان معمولاً "اعتصاب وحشی" می نامند همراه است. دولت

و کارفرمایان نمی توانند حداقل دستمزد را مطابق میل خود به هر میزان که خواستند تعیین کنند، اما در ایران که فعالیت های مستقل صنفی و سندیکایی کارگری بشدت از سوی رژیم سرکوب می شود،

زمان تعیین حداقل دستمزد هنوز به مقطع صف بندی های آشکار با دولت و کارفرمایان و اعتصابات اخطاری هدفمند مزد و حقوق بگیران تبدیل نشده است. این در حالی است که اعتصابات کارگری که نشان

آشکار نارضایتی عمیق کارگران کشور از وضع موجود است، متأثر از ناکامی های دولت احمدی نژاد در مهار بیکاری و بهبود سطح معیشت کارگران، افزایش گرانی و تورم و ادامه بی حقوقی کارگران،

بیش از پیش گسترش می یابد و به طور نمونه در ده روز آخر سال گذشته روزانه به طور متوسط بیش از یک اعتصاب کارگری گزارش شده در واحدهای تولیدی بحران زده رخ داده است. در سال جاری نیز

با وجود تعطیلات نوروزی و سانسور شدید حاکم بر رسانه های رژیم، کارگران اخراجی شرکت ایران صدرا ایران در مقابل استناداری بوشهر دست به تجمع زده و به اخراج خود اعتراض کردند.

علاوه بر سرکوب وحشیانه اعتراضات کارگران از سوی رژیم، عاملی که وسیعاً در خدمت سرکوبگری های آن قرار می گیرد، توجیهات نظری گرایش های نئولیبرال حاشیه رژیم و خارج از آن در

اپوزیسیون راست و محافظه کار است. این گرایش ها از یک سو مدعی حمایت از تشکیل سندیکاها و اتحادیه های کارگری غیر دولتی

کارگران هستند، از سوی دیگر پیشرفت اقتصادی را در ایران در گرو تهاجم بیشتر به شرایط کار، تشدید خصوصی سازی ها، رواج برده داری نوین در قالب قراردادهای پیمانکاری و آزادی عمل وسیع تر و

همه جانبه تر کارفرمایان در همه زمینه ها از جمله تعیین نرخ حداقل دستمزد می دانند. آنها در لفظ شلاق زنی به کارگران را محکوم می کنند، اما عملاً خدمت گذار سیاست شلاق زنی به کارگران از سوی

دارودسته "مهرورزان" هستند و سیاست شان مشوق سرکوب کارگران است.

در چنین شرایطی نیرویی که قبل از همه می تواند در تغییر شرایط خود موثر باشد و به تدریج از وضعیت تدافعی خارج شود خود

کارگران هستند. فشار اعتراضات کارگری و حمایت گسترده تر از این اعتراضات از این ظرفیت برخوردار است که رژیم را سرانجام وادار

به عقب نشینی نماید. سال گذشته بوده است مواردی که پیگیری اعتراضات کارگری در سطح واحدهای منفرد تولیدی منجر به عقب نشینی کارفرما و دولت و تحقق بخشی از خواست های کارگران شده است. گسترش همین اعتراضات، فرا رفتن آن از سطح کارخانه های

منفرد، تقویت ارتباط و همبستگی کارگری، پیگیری حق برخورداری از تشکل های مستقل کارگری در پیوند همه جانبه با مطالبات و اعتراضات بی واسطه کارگران، از اولویت های مهم فعالان کارگری در سال جدید است. 6 فروردین 1387

## یاد من باش!

ماهی خسته به جویباری باریک

شکوه می کرد ز تنگابۀ ی خود:

دل من می خواهد

جفت دریا بشوم

دل من می خواهد

خود دریا بشوم

پاسخش داد به آواز حزین

ماهی مانده به تور صیاد:

اگر از جوی به رودی به چمی

واز آن رود به دریا بزی

غم خود غرق کنی در مانداب

بزی پُشتک و وارو در آب

موج در موج و غزلخوان

به شتاب

بروی تا ته دریا

بی تاب

هر بهاران پی جفتت

شادان

بدوی شور بسر

شوق بجان

عاقبت، خواب کنی

آب شوی

خواب را پس زده

خیزاب شوی

تن و جان وا شده

سودا گردی

گم شوی در خود و

دریا گردی؛

یاد من باش

که در تور اسیر

سفر خاکی تلخم در پیش ...

پاریس - حسن حسام

\* پیش از این، شاعرانی چند براین مضمون کار کرده اند. از معاصرین: علی اکبر دهخدا در شعر "یاد آر"، محمد زهری در شعر "فردا"، فروغ فرخزاد در شعر "مرداب"، شفیع کدکنی در شعر "سفر بخیر".





## القاعده، ایران، جنگ بین شیعیان در عراق و "گاف" سناتور

آقای لیبرمن البته با بن لادن مخالف است، اما مخالف همه ریشوهای بنیادگرا نیست.

روشنگری. از سفر سناتور مک کین به خاورمیانه یک ویدیو به یوتیوب راه یافت که به یکی از پر بیننده ترین ویدیو های سیاسی هفته های اخیر تبدیل شد. \* سناتور مک کین هم به لحاظ گرایش به جنگ افروزی و هم به لحاظ ضعف در کاراکتر شخصی در سطحی است که یکی از نویسندگان آمریکایی نوشته است او در صورت انتخاب به ریاست جمهوری اعتبار از دست رفته جرج بوش را باز خواهد گردانید. مک کین همان کسی است که در کارزار انتخاباتی در پاسخ یک سوال در مورد سیاست او در رابطه با ایران گل از گلش شکفت و شروع کرد به ترانه خوانی: بمب بریزید، بمب بریزید، روی ایران.

در ویدیوی مورد نظر هم مک کین چنان در خلسه ی عشق بمباران ایران فرورفته بود که به گفته رسانه های آمریکایی یک گاف داد. ویدیو از یک کنفرانس مطبوعاتی در اردن است. میدانیم در هفته های اخیر جرج بوش، دیک چنی، ژنرال پترانوس و دیگران یک کر هماهنگ در مورد خطر رژیم ایران در منطقه به راه انداخته اند که برخی آنرا جنگ روانی خوانده اند و برخی هم آنرا مقدمه نوعی اقدام نظامی علیه ایران میدانند. مک کین در اظهاراتی که در این ویدیو ثبت شده میگوید: این دیگر بر همه روشن است و گزارش هم شده که اعضای القاعده به ایران میروند و تعلیم میگیرند و بر میگردند عراق، این امری کاملا مسجل است. بنابراین به اعتقاد من ما در عراق موفق هستیم و اوضاع فوق العاده پیشرفت کرده ولی همچنین میخواهم تاکید کنم القاعده در ایران است و در هم شکسته است...

همانطور که در ویدیو می بینید در این هنگام سناتور جو لیبرمن که در کنار او ایستاده بود سرش را توی گوش مک کین میگذارد و چیزی میگوید که بعد دستگاه های برخی از رسانه های بزرگ از جمله CBS آن را ثبت میکنند. او داشت به مک کین دیکته میکرد: ... افراطی ها را تعلیم میدهد نه القاعده را. مک کین فوراً مثل بچه حرف گوش کن گفته خود را تصحیح میکند: متأسفم، ایرانی ها افراطی ها را تربیت میکنند نه القاعده را، و تاکید میکند نه القاعده را.

شبکه های آمریکایی از فاکس در منتها علیه راست تا پروگرسو و بلاگ های مستقل این قطعه را پخش کردند و در باره گاف، سناتور مک کین به بحث و اظهار نظر پرداختند. نکته مورد تاکید آن ها عمدتاً این بود که القاعده سنی و رژیم ایران شیعه است. فاکس از تصحیح اشتباه، توسط سناتور گفت. و بلاگ های مستقل بیشتر در مورد بی اطلاعی مک کین از اوضاع خاورمیانه، یا پیری و نسیان او نوشتند و یا خاطر نشان کردند که وقتی آمریکا برای حمله به عراق تدارک می دید افکار عمومی آمریکایی ها را فریب داد و گفت صدام با القاعده ارتباط دارد.

### ما قاطی کرده ایم، یا آنها

واقعیت این است که رژیم ایران وقتی پای منافعش باشد القاعده که سهل است سناتور مک کین را هم میتواند، تعلیم دهد و با او و یارانش رابطه یزد و در سیاست های آمریکا برای برپا کردن جنگ های خونین فرقه ای حتی جنگ بین شیعه ها شرکت کند، به شرط اینکه امیدی داشته باشد که سهم قابل توجهی از این جنایت مشترک بگیرد. چنانکه قبلاً هم همین سیاست را پیش برده است.

اما مشکل ایرانیان، و جهانیان، این است که بین دو نیروی، به زبان خودشان، بشر مطلق، گیر کرده اند که از هیچ دروغ و از هیچ جنایتی برای پیشبرد هدف های شان فروگذار نمیکنند حتی وقتی در لبه گور ایستاده اند و مردم به کبر سن، آنها و رفع شر آنها به جبر طبیعت امید بسته اند. زیرا آنها تا هستند چه در جنگ علنی و چه در ساخت و پاخت پنهانی مردم را قربانی میکنند.

ظاهراً، فعلاً، به نفع جنگ افروزان آمریکایی و متحدانش است که رژیم ایران را فقط به افراطی های شیعه مربوط کنند زیرا نه تنها خودشان در عراق با سنی ها و در منطقه با رژیم های سنی متحد شده اند بلکه فعلاً جنگ شیعه باشیعه در عراق به میمنت و مبارکی

در حال شکوفایی، است البته معلوم نیست این فعلاً، چند روز یا چندسال طول میکشد. چون این طور که از خبرها بر می آید حمله به نیروهای مقتدا صدر در عراق چندان موفق از کار در نیامده است و آمریکا وانگلیس که روز اول ادعا میکردند خود، دولت عراق، این جنگ را پیش میبرد، حالا حقیقت را علنی کرده و با بمب افکن ها و بمب ها و راکت ها وارد میدان شده اند. ولی گزارشگران و تحلیل گران مستقل میگویند علیرغم این معلوم نیست حمله به نتایج مطلوب خود برسد و حتی بیم آن می رود که نیروهای صدر از این حمله قوی تر از گذشته بیرون بیایند و حزب اسلامی آقای مالکی که میگویند به امید روبیدن رقیب شیعه در انتخابات پانز با این حمله موافقت کرده است، ضعیف تر از گذشته هم بشود. جالب این است که دولت مالکی که آقای بوش در روز نخست حمله برای موفقیتش دعا خواند، متحد نزدیک رژیم اسلامی است و کم نبودند جناح های رژیم اسلامی هم که برای موفقیت، ماموریت، دولت مالکی دعا خوانند! بنابراین در این میان بر مردم عراق و ایران که کاملاً بیگانه محسوب میشوند معلوم نیست تصحیح، اشتباه، آقای مک کین چه فایده ای برای خودشان دارد. زیرا اگر رژیم ایران، افراطی های شیعه یعنی مقتدا صدر را تعلیم میدهد و تلاش دولت متبوع آقای مک کین به نتیجه رسیده و دولت مالکی نیروهای مقتدا صدر را شکست دهد، نزدیک ترین حزب شیعه به رژیم ایران یعنی همان شورای عالی انقلاب اسلامی که اسمش را کمی تغییر داده پیروز از آب در می آید. اگر هم شکست بخورد که به قول سناتور مک کین صدی ها هم یار رژیم ایران هستند.

از اوضاع عراق و سیاست های پیچیده آمریکا و رژیم بگذریم که کلاف سر در گم است و باید باور کنیم بیش از اینکه ما قاطی، کنیم آنها خودشان قاطی کرده اند. آنچه بر همه روشن است، و اغلب ناظران میگویند و گزارش میکنند، این است که رژیم و آمریکا با چندین کارت بازی میکنند و برخی از این بازی ها با هم در تناقض هستند. بعلاوه آنها به هم رودست میزنند و مقاومت مردم با اشغال و دخالت خارجی اعم از آمریکایی یا ایرانی را به خدمت میگیرند و در نتیجه اوضاع قاطی میشود. اما چیزی که در همه بازی های آنها داو گذاشته شده استقلال و حق تعیین سرنوشت عراقی ها، ایرانی ها و تمام مردم منطقه و همراه آن جان و دارایی میلیون ها انسان ساکن این منطقه است و رهایی مردم منطقه بدون رهایی از شر هردو طرف و مداخله آن در تعیین سرنوشت کشورها ممکن نیست. دیگر تنها قلم بدستان وابسته به یکی از دو طرف هستند که منکر این واقعیت میشوند. یادمان باشد کسانی که در عراق کشته میشوند و خبرگزاری های انحصاری با خشنودی خبر تلفات آنها به، عنوان دشمن را به اطلاع عموم میرسانند سران القاعده یا رهبران حزب جیش المهدی، یا حزب الدعوه یا شورای عالی انقلاب اسلامی عراق نیستند. اگر هم تک و توکی از آنهاز بین بروند پشتیبانان خارجی شان که چشم فتنه هستند، از گزند مصونند. قربانیان اصلی جوانانی هستند که در دوره تحریم 12 ساله بزرگ شده یا حتی چشم به جهان گشوده اند و در حالیکه گرسنگی می کشیدند، آلترناتیوی به جز همین احزاب مرتجع که متناوباً به یاور یا خصم اشغالگران تبدیل میشوند، ندیده اند. و مقاومت عراق که نخست فقط علیه نیروهای خارجی متمرکز بود مرحله به مرحله اجزای مکملی یافت: نخست جنگ خونین شیعه و سنی، که بعد جنگ سنی با سنی و حالا جنگ شیعه با شیعه هم به آن اضافه شد.

### اصولگرایان دو سوی آب

اما گاف سناتور مک کین به همین موردی که در ویدیو آمده یا سرود خواندن برای بمباران مردم ایران یا، 100 سال ماندن در عراق، یا اظهار بی اطلاعی محض از مسایل اقتصادی یا دفاع از یک کشیش ضد یهود که کلیسای کاتولیک را، فاحشه خانه بزرگ جهان، خوانده خلاصه نمیشود. هنوز هیچ نشده، لیست های متعددی از گاف های آقای مک کین تهیه کرده اند. اما این یکی جالب است: وقتی در مورد گاف، او مبنی بر 100 سال ماندن در عراق توضیح خواستند، او این به این پرهان قاطع، متوسل شد: و هیچ آمریکایی بر علیه حضور نظامی ما در کره یا ژاپن یا آلمان یا کویت یا ترکیه یا دیگر جاها حرف نمیزد، زیرا آمریکا در این مناطق تلفات نمی دهد. بنابراین به عقیده مک کین آنچه مهم است جان آمریکایی است، گور پدر ملت ها، خواست شان، حقوق شان و البته جان شان.

سناتور جو لیبرمن که در کنار سناتور مک کین و به عنوان راهنما و مصحح او در ویدیو دیده میشود خود به اندازه مک کین جالب و به قول بچه های خودمان در ایران، یک پدیده است. مک کین و لیبرمن که اولی از حزب محافظه کار و دومی از حزب دمکرات است رسماً به این دلیل به هم نزدیک شده اند که هردو خود را مستقل، میخوانند. منظور از مستقل، این است که هردو وقتی می بینند سیاست حزب شان رای جلب نمیکند در آن حوزه روشی پوپولیستی اتخاذ میکنند.

امابه هر حال، استقلال، در هر معنایی بهانه است و لیبرمن بیش از مک کین به بوش نزدیک بوده است و بوسه معروف جرج بوش بر گونه لیبرمن درسخرانی آغاز سال 2005 به خاطر خصلت سمبولیک آن و نشان دادن وفاداری لیبرمن به سیاست جنگ افروزان دولت بوش در خاورمیانه بود که آن همه سروصدا برپا کرد. وجه مشخصه واقعی لیبرمن، که او را به بوش، مک کین و جمهوریخواهان نزدیک کرده وفاداری و سر سپردگی کامل او به اسرائیل است و این وفاداری فقط به حمایت از جنگ عراق یا جنگ افروزی در خاورمیانه محدود نمی شود، بلکه تا جایی پیشرفته است که او همراه لنی چنی، باتوی دوم آمریکا و همسر دیک چنی و دانیل پاییز یکی دیگر از حامیان اسرائیل که به نژادپرستی در آمریکا شناخته شده است، ویسایت و در واقع سازمان بدنام دیده بان دانشگاه Campus Watch، رابعد از 11 سپتامبر باز کرده است. این نهادی است که آنرا اهرم بازگشت به دوره نفتکش عقاید مک کارتی خوانده اند و روزنامه های اروپا از جمله گاردین گزارش میسوی از فعالیت های آن داده اند و بسیاری از استادان آمریکا و نیز دو دانشمند معروف، جان میرشهایمر و استفن والت که جزوه لابی اسرائیل را نوشته اند در مورد فعالیت های شبه جاسوسی و فشارهای آن شهادت داده اند. این نهاد که ظاهراً به قصد تقویت مطالعات آمریکا در خاورمیانه تاسیس شده، دانشجویان را تشویق میکند حتی به آنها پول و امتیازات دیگر میدهد که در مورد استادان و پژوهشگران و معلمانی که واحد درسی دارند و سخنرانان و مقالات و جزواتی که به دانشجویان داده میشود و گمان میرود مطلبی علیه اسرائیل و سیاست های بوش توسط آنها ارائه میشود گزارش دهند. به گفته استادان معترض، در عمل نهاد مزبور لیست سیاه تهیه میکند و آکادمیسین های غیرخودی، را زیر فشار قرار میدهد و اگر تن در ندادند آنها را با بسیج امکانات خود مجازات میکند.

آقای لیبرمن البته با بن لادن مخالف است، اما مخالف همه ریشوهای بنیادگرا نیست. او با برخی گروه های افراطی یهودی که به بهانه احیای سنن کهن یهودی منابع مالی بسیج میکنند همکاری میکند. لیبرمن و همسرش حادسا هردو از یهودیان اصولگرا، و به شدت مذهبی هستند. حتی گزارش شده حادسا در برخی از محافل با روسری که برخی از یهودیان بنیادگرا استفاده از آن را برای زنان واجب میدانند ظاهر شده است و این امر در محافل سکولار آمریکا نگرانی ایجاد کرده است. همانطور که استفاده از روسری توسط همسر نخست وزیر ترکیه در محافل سکولار این کشور انعکاس نامساعدی داشته است. طبیعتاً عقاید مذهبی هرکس به خودش مربوط است، و این مساله در آمریکا بیش از ترکیه جافتاده است. اما وقتی سیاستمدار عقاید مذهبی خود را به محور جهت گیری سیاست خارجی تبدیل کرده و بخواهد آرمانگدون جنگ نهایی خدا و شیطان در کتاب مقدس مسیحیان و یهودیان، در روی زمین راه بیندازد، آنوقت عقاید شخصی سیاستمدار به مساله همه تبدیل میشود.

مساله این است: آنها که در آن یا این طرف اقیانوس ها با وعده دمکراسی، آرمانگدون، راه بیندازند یا مثل رئیس دولت ولایت فقیه با وعده بهشت رسماً پیام میدهند سیاست داخل و خارج را برای روز ظهور حضرت، آماده میکنند، زمین به جهنم تبدیل کرده و مردم را در آتش آن می سوزانند، زیرا در این جهنم است که منافع فرقه و دولت و شخص خودشان تامین میشود. لعنت آسمان را به خدا ها و پیامبران خودشان واگذار میکنیم، اما لعنت ابدی زمین و انسان های روی زمین بر آنهاست.

برگرفته از: روشنگری

## \* دیدگاه \*

# نقش «مارکسیسم دولتی» در تبدیل چین به یک کشور سرمایه داری

یونس پارسا بناب

درآمد:

مدتی است که در چین بحث بزرگی بین آکادمیسین ها، تحلیلگران و فعالین سیاسی درباره ی پیشنهاد قانونی ساختن حق مالکیت خصوصی در گرفته است. این بحث هنوز هم که شش ماه از تصویب آن می گذرد، ادامه دارد. بررسی این بحث ها نشان می دهد که تغییرات و دگرذیسی های اجتماعی در چین کنونی در چه سمتی به حرکت خود ادامه می دهند. محتوی این بحث ها که در آن ها طرفین از زبان و ادبیات مارکسیستی به ویژه نوشته های خود مارکس، برای اقتناع طرف دیگر استفاده می کنند، نشان می دهد که چگونه در چین بر خلاف روسیه، یک نوع مارکسیسم «رسمی» و «دولتی» با حمایت حزب کمونیست در خدمت گذار «مسالمت آمیز» یک کشور از مرحله ی تاریخی «پسا انقلابی» سوسیالیستی به یک جامعه ی سرمایه داری هار دولتی، قرار گرفته است. در این نوشته بعد از اشاره به بحث های مربوط به «حق مالکیت خصوصی» و «حق عضویت در حزب» به بررسی فعل و انفعالات پروسه های انباشت اولیه ی سرمایه ی خصوصی، کلاسازی و خصوصی سازی که مؤلفه های اساسی رفرم های بازاری («سوسیالیسم بازاری») محسوب می شوند، می پردازیم.

## حق مالکیت خصوصی و حق عضویت

حامیان قانون پیشنهادی حق مالکیت بر آن هستند که رشد اقتصاد سوسیالیستی در چین از حزب می طلبد که مالکیت خصوصی کارگاه ها و دیگر نهادهای اقتصادی نه تنها قانونی و بخشی از حقوق افراد باشد، بلکه امنیت آنها نیز باید تامین شود. برای این که جامعه و دولت چین به این هدف برسند باید قانونی وضع و تصویب گردد که در آن به طور مشخص حقوق مالکین و صاحبان املاک، کارگاه ها و شرکت های تجاری و تولیدی رعایت و تضمین گردد. مخالفین وضع و تصویب قانون حق مالکیت خصوصی معتقدند که قبول آن قدمی دیگر به سوی دوری از نظام سوسیالیستی است. این مخالفین تأکید می ورزند که تصویب و قبول حق مالکیت خصوصی و ارتقاء آن به سطح حق مالکیت عمومی، نقش کلیدی دولت را در اداره نهادهای تجاری و تولیدی به زیر سؤال خواهد برد. مضافاً مخالفین می گویند که این قانون جدید به طور بالقوه مالکیت کارگاه های تولیدی و کارخانجات را که در دهه های گذشته از طریق فساد و ارتشاء توسط افراد خصوصی سازی شده اند، از نظر قانونی تأمین خواهد ساخت. به عقیده اینان، پروسه ی خصوصی سازی از طریق ارتشاء اگر به خاطر این قانون جدید ادامه یابد در نتیجه به استثمار کار که هم اکنون در کارگاه های خصوصی رواج دارد، مشروعیت خواهد داد. شایان توجه است که هم مخالفین و هم موافقین این قانون برای اثبات نظرگاه های خود و اقتناع دیگران از متون مارکس و مارکسیسم استفاده می کنند. در اکثر کنفرانس ها، زبان و گفتار بحث و تفحص «مارکسیسم دولتی» است. علیرغم دگرذیسی عظیمی که اقتصاد و سیستم اجتماعی چین در سی سال گذشته به خود دیده و در آنجا مناسبات سرمایه داری و پروسه ی کلاسازی (Commodification) جنبه حاکمیت پیدا کرده است، هنوز هم یک نوع مارکسیسم «دولتی» و یا «رسمی» زبان بحث ها به ویژه در گستره ی مسائل و مطالب اقتصادی و ایدئولوژی دولت وقت محسوب شده و مورد استفاده قرار می گیرد.

چه مخالفین و چه موافقین در مورد مسائل مبهم و مهمی چون حق مالکیت خصوصی، نوع و کیفیت مناسبات تولیدی و اجتماعی و مسائل حیاتی میهنی و بین المللی تلاش می کنند که برای اثبات نظرگاه های مواضعی خود از زبان و متون مارکسیستی استفاده کنند. جالب این جاست که طرفین در این بحث ها از اندیشه ها و تئوری های نئوکلاسیک اقتصادی سرمایه داری نیز استفاده کرده و به آنها اهمیت مقام متوفقی را قائل می شوند.

یک نکته مهم دیگر که به این بررسی درباره ی پیشینه ی تاریخی این بحث ها کمک می کند مربوط به ساختار طبقاتی چین کنونی و رابطه ی آن با حزب کمونیست چین است. از زمان تأسیس حزب در ۱۹۲۱ تا سال های اخیر، عضویت در آن برای کارگران، دهقانان و

روشن‌فکران باز بود. گسترش شدید تجارت و کسب کار و تأسیس کارگاه‌ها و کارخانه‌های خصوصی که به تدریج در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز گشته و در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ به اوج خود رسید، شرایط را برای شکل‌گیری و رشد طبقه‌ی سرمایه‌دار بومی به وجود آورد. این سرمایه‌داران که ناگهان صاحب ثروت و بالطبع نفوذ قابل ملاحظه‌ای در جامعه شدند، حداقل از عضویت رسمی در حزب حاکم محروم بودند. ولی در عرض چند سال گذشته، بعد از یک مبارزه‌ی حاد سیاسی، مقررات و شرایط عضویت در حزب دستخوش تحول قرار گرفته و به تجار و صاحبان کارگاه‌ها و بنگاه‌های کسب و کار نیز حق عضویت در حزب داده شد. یعنی به همان شیوه و شرایط که یک کارگر و یا یک کشاورز در آمریکا می‌تواند به عضویت «حزب دموکرات» و «حزب جمهوری خواه» در آید، در چین کنونی نیز یک سرمایه‌دار می‌تواند به عضویت حزب کمونیست چین درآید. از این نظر، به عقیده نگارنده، حزب کمونیست چین در تاریخ صد و شصت ساله‌ی جنبش کمونیستی جهانی (از سال انتشار «مانیفست کمونیست» در ۱۸۴۸ تا کنون) یک پدیده‌ی ساختاری بی‌نظیر و بی‌همتا می‌باشد. این‌جا باید خاطر نشان ساخت که اقلاً بیست و چند سال پیش از قبول عضویت سرمایه‌داران چینی به حزب کمونیست، تعداد قابل توجهی از رهبران حزب به طور مستقیم و غیر مستقیم تدریجاً در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ به تجار و سرمایه‌داران صاحب نفوذ و قدرت تبدیل شده بودند.

به غیر از حق مالکیت خصوصی که در کنگره خلق سرتاسری چین در شانزده مارس سال ۲۰۰۷ و حق عضویت سرمایه‌داران در حزب کمونیست چین که در سال ۲۰۰۵ به تصویب رسیدند، یک مسأله‌ی مهم دیگری نیز بین استادان دانشگاه‌ها، فعالین درون حزب و تحلیل‌گران در کنفرانس‌ها و جمعاعات دیگر به بحث گذاشته می‌شود که به نظر خیلی از مارکسیست‌های جهان (که پروسه چرخش و یا دگرگونی در چین از نظام سوسیالیستی به نظام سرمایه‌داری را در سه دهه گذشته مورد پژوهش و مذاقه قرار داده‌اند) از اهمیت بزرگتری برخوردار است، پروسه انباشت سرمایه خصوصی و تاریخ رشد آن در چین کنونی است.

#### پروسه انباشت سرمایه‌ی خصوصی

با این‌که گذار چین به سرمایه‌داری کاملاً با روندی که در روسیه طی شد تفاوت آشکاری داشت ولی نتیجه یکی بود. زیرا هر دوی این کشورها به خاطر پیروی از منطق حرکت سرمایه (انباشت سرمایه) بالاخره دچار یک دگرگونی و «مسخ» شده و نقش و اهمیت خود را به عنوان بدیل‌های نوین اجتماعی - سیاسی در مقابل نظام جهانی سرمایه از دست دادند. بررسی پروسه‌ی فلاکت بار و ضروری انباشت برای تبدیل چین به یک کشور سرمایه‌داری شایان توجه است. از یک سو طبقه‌ی حاکم با استفاده از وجود دستگاه عظیمی (حزب) توانست با محروم کردن کارگران از شغل، مسکن و خدمات درمانی آنها را عملاً به دیسپلین بازار وابسته سازد. این وضع موقعیت کارگران را در چین که امروز تعدادشان به ۴۰۰ میلیون نفر می‌رسد، در مقام مقایسه، مشقت بارتر از وضع کارگران انگلستان در بحبوحه‌ی گسترش سرمایه‌داری صنعتی (که به نحو گویایی در آثار ادبی چارلز دیکنز در اواسط قرن نوزدهم منعکس است) ساخته و از سوی دیگر، رهبری حزب و دولت چین می‌خواهد نه تنها سود، بلکه مالکیت وسایل تولید را نیز (که هنوز هم به طور زیادی در اختیار دولت است) خصوصی سازد. سال‌ها است که خیلی از کادرهای رهبری حزبی - دولتی با گرفتن قرضه از دولت مستقیماً در بازار مشغول فعالیت شده و از همان آغاز کار به پیروی از منطق حرکت سرمایه (انباشت) به تاراج و استثمار کار و زحمت کارگران می‌پردازند. هجوم کادرهای برجسته‌ی حزبی به بازار «آزاد» و خصوصی‌سازی از زمان قدر قدرتی دن سیائوپین (دان شانوپین) در اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط خود دان و بعضی از اعضای خانواده‌اش شروع گشت. به پیروی از دان و دیگر رهبران عالی‌رتبه حزب در سال‌های ۱۹۸۰، «خان‌های راهزن» که در واقع کادرهای برجسته و فعال حزب بودند، با ورود خود به اقتصاد بازاری، چین را در کمتر از یک دهه در اقیانوسی از فساد، احتکار، ارتشاء، دزدی، رشوه خواری و تجارت «برده‌داری سکس» فرو برده و بدین‌وسیله به انباشت وسیعی از ثروت‌های خصوصی و شخصی توفیق یافتند. طبق گزارش پژوهش‌گران آمریکایی و اروپایی (که ضرورتاً مارکسیست و یا سمیات مارکسیست‌ها نبودند) کشوری که در آن‌جا به تدریج شکاف بین فقر و ثروت به ویژه در

گسترده‌های آموزش و پرورش، مسکن و بهداشت به طور قابل ملاحظه‌ای در سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۷۵ تعدیل یافته بود، ناگهان نابرابری‌های شدیدی روبه‌رو گشت. در این راستا، کادرهای فوق‌الذکر حزبی (یعنی اولین سرمایه‌داران چین معاصر) اصلی‌ترین مؤسسات و کارخانه‌های بزرگ را خصوصی ساخته و پایه‌های اصلی طبقه‌ی سرمایه‌دار را که عمدتاً خصلت گانگستری داشت، بنا نهادند. در واقع ۱۸ سال پیش در ماه ژوئن ۱۹۸۹ این «فساد اداری» و استثمار کارگران بودند که بیشتر از هر علتی تظاهرات وسیع در میدان «تین آن من» را در پکن موجب شد. نارضایتی و خشم مردم به ویژه کارگران و دهقانان، نسبت به روند فساد اداری که از ضروریات انباشت سرمایه و خصوصی‌سازی است، امروزه چندین برابر گشته است. در مقام مقایسه با روسیه، در گذار چین به سرمایه‌داری و پروسه‌ی انباشت در آن‌جا، دو تفاوت اساسی را می‌توان تشخیص داد: یکم این که چینی‌های حاکم در حزب و دولت از سال ۱۹۷۸ به این طرف، کمون‌های روستایی را به شکرانه‌ی کارایی و قدر قدرتی حزب در چین منحل ساخته و بخش بزرگی از کشاورزی را خصوصی کردند. در صورتی که در روسیه هنوز هم بخش قابل توجهی از تولیدات کشاورزی توسط تعاونی‌های بزرگ دولتی اداره می‌گردد و تعداد خصوصی سازی‌ها در این بخش در دوره دوم زمامداری ولادیمیر پوتین به مقدار قابل توجهی کاهش یافته است. دوم در روسیه، سرمایه‌داران دولتی به سرعت بخش‌های بزرگی از صنایع را که در دست دولت بود، از راه‌های غیر قانونی خصوصی ساختند. در چین هنوز بعد از بیست سال گذار چشمگیر و مشخص به سرمایه‌داری، مالکیت دولتی تا اندازه‌ی قابل توجهی به جای خود باقی است. در کنار این نوع مالکیت، مقامات حزبی - دولتی هم زمان اقتصاد خصوصی و نیمه خصوصی را که از نظر مالی شدیداً به منابع و بازارهای خارجی به ویژه آمریکا و از نظر اقتصادی کاملاً رو به صدور دارد، ایجاد کردند. این نوع تغییر در اقتصاد را بعضی ناظران «وابسته سازی» و یا «صدور مدار» تعریف می‌کنند. این نوع اقتصاد در «مناطق مخصوص اقتصادی» قرار گرفته و از سال ۱۹۸۲ به این سو تعدادش افزایش یافته است. این نوع «مناطق» فقط برای بازار و بر اساس «تقاضای» بازار عرضه (تولید) می‌کنند و در مقایسه با صنایعی که هنوز با مقررات دولتی اداره می‌شوند کاملاً «آزاد» و بدون دخالت دولت عمل می‌کنند. در نتیجه بر خلاف روسیه‌ی پوتین، در چین ما شاهد ظهور یک اقتصاد در داخل اقتصاد دیگر هستیم. این که چینی‌ها موفق شدند که این نوع اقتصاد سرمایه‌داری را در کشوری بزرگ که هنوز توسط یک حزب کمونیست اداره می‌شود، به وجود آورند به خاطر وجود منابع مالی بندر هنگ‌کنگ و کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و به ویژه آمریکا می‌باشد. این کشورها بعد از نیمه‌ی اول ۱۹۸۰ بلافاصله شروع به سرمایه‌گذاری در چین کردند. این‌جا هم دوباره شاهد هستیم که بر خلاف روسیه، سرمایه‌گذاری خارجی عموماً منابع مالی رشد اقتصادی سرمایه‌داری چین را به خصوص در بخش خصوصی تأمین کرد. بدین جهت شرایط در مرحله‌ی اول گذار به سرمایه‌داری در چین به اندازه‌ی مرحله‌ی گذار به سرمایه‌داری در روسیه دردناک و هولناک نبوده زیرا با ادامه‌ی حفظ مالکیت دولتی، پروسه‌ی انباشت اولیه‌ی سرمایه چند صباحی به تأخیر افتاد. به عقیده‌ی هری مگداف این نکته از جهاتی با دوره‌ی سی ساله‌ی رهبری مانو (۱۹۴۹ - ۱۹۷۶)، که در طول آن حزب کمونیست تلاش کرد که گذار به سوسیالیسم به وقوع بپیوندد، رابطه دارد.

**بخش دوم و پایانی این مقاله در شماره آینده درج خواهد شد.**



## یک عید در زندان

شهاب شکوهی

اولین بار دستگیری و زندانی شدنم در سال 54 رخ داد. در آن زمان من و بقیه افرادی که با هم فعالیت می کردیم همگی سفر سن یا زیر 18 ساله بودیم. ما را به زندان قصر اندرگاه شماره 1 بند 3-2 بردند. اتفاقاً این انتقال چند روز قبل از عید سال 54 انجام گرفت. تا آن زمان هیچکدام از ما اعلان غم اینکه بعضاً برادرانمان یا فامیلی در زندان داشتیم و یا به عنوان خانواده زندانی چندین سال جشن عید ها را با زندانیان و در جلو زندانها گذرانیده بودیم ولی تا به زندان نیفتاده بودیم فکرش را هم نمی کردم که به ویژه جشن عید سال 54 چه جشن با شکوهی بود و شاید به جرعت بگویم که اگر جشن پیروزی مردم و عید ویژه 58 را ندیده بودم می گفتم که بهترین عید زندانم را در سال 54 در زندان داشتیم. با وجود استقبال خشن معاون زندان آقای ستار مرادی و ناشناس بودن همه چیز در اطراف و آینده مان، اما شور و اشتیاقمان برای دیدن چریکهای واقعی و تماس با آنها هر گونه مانعی را منتفی میکرد. در هر حال بعد از سپری کردن قرنطینه وارد بند شدیم. از آنجا که نزدیک عید بود قالب زندانیان را در جنب و جوش و تدارک عید میدیدیم. ما از اتفاقاتی که چندی قبل در بند رخ داده بود اطلاعی نداشتیم. از زندانیان شنیدیم که چندی قبل تعداد بسیار زیادی از زندانیان به شدت مسموم شده و علت مسمومیت آنها غذای فاسد بوده

زندانیان دست به اعتراض می زند که طبق معمول تعدادی دستگیر! و به عنوان مسببین به بند 1 تنبیهی برده می شوند و بعد از آن قرار بر این شده بود که کنترل و تمیز کردن مواد غذایی را به عهده خود زندانیان قرار بدهند که خود به نسیب پیروزی قلمداد می شد. فضای بند بسیار آرام به نظر می رسید. نمیدانم که چه کسانی برنامه ریزی جشن عید را انجام داده بودند واقعاً همه کارها به خوبی و بسیار جالب پیش میرفت.

حیات بزرگ بند 2-3 و داخل بند ها به حد غیر قابل باوری تمیز و گرد گیری عید شده بود. همه جا واقعاً برق میزد. دور تا دور حیات با پتو های ملافه شده جاهایی برای نشستن ایجاد شده بود. در هر قدم ظرفی آرایش شده پر از میوه و ظرفهایی دیگر پر از شیرینیهای دست ساز جلوه ای خواص به فضای حیات داده بود. از روزهای قبل عده ای در صف سلمانها قرار داشتند و سلمانیهای خوب حسابی سرشان شلوع بود. به غیر از تعدادی مذهبی هایی که بعداً حکومت گر شدند. بقیه زندانیان همه لباسهای نو و ترو تمیز پوشیده و انگار قصد داشتند که بعد از مراسم، به باز دید اقوام وفامیل خود بروند. به لحظات تحویل سال نزدیک می شدیم. کارگران روز کم کم دست از فعالیت بر می داشتند. حدود 400 زندانی در حیات زندان جمع شده و همگی آماده لحظه مورد نظر بودند. بعد ها متوجه شدم که زندانیان به شدت نگران آن لحظه بودند چرا که ستار مرادی معاون بند تهدید کره بود که اگر مراسم محدود نگیرید آن را بهم خواهیم زد و خاطیان هم تنبیه خواهند شد. اما خوشبختانه مشکلی پیش نیامد و همه چیز عالی پیش رفت. بلاخره شمارش محکوس شروع شد.

10-9-8-7-6-.....2-1 و هورای زندانیان که مطمئناً همسایه های اطراف زندان قصر آن را شنیده اند. بعد هم روبروسیها و آرزوهای زندانیان که عمدتاً آرزوی سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن خلق بود، در شکلها و جملات مختلف بیان می شد. ما که به خاطر کم سن بودن بیشترین طرفدار را داشتیم! بیشترین فشار بازوهای جماعتی که علاقه خود را با له کردن! ما نشان میدادند تحمل می کردیم و نه تنها از رو بوسی با نزدیک 400 نفر نبریدیم! بلکه تا آخر جشن با تمام وجود در حال تحرک بودیم. بعد از روبروسیها، کمی شیرینی خوردیم و تازه بازی های محلی و ابتکاری زندانیان شروع شد. شاید به جرعت بگویم که هیچ وقت به اندازه آن روز به جوکها و بازی های به اصطلاح رو حوضی بچه ها نخندیدیم. واقعاً دلم نمی خواست روز تمام شود. این همه ابتکار و خلاقیت شاید کمتر زمانی در تاریخ زندگی ما اتفاق بیفتد. تاشب تعدادی مجروح از بازی ها که بعضاً خشن بودند داشتیم ولی کسی اهمیت نمیداد. به هر حال روز عید به پایان خودش نزدیک می شد و من در تا باوری این همه مهدلی و احساس انسانی و صمیمیت دچار تردید شده بودم. ما سال ها بود که عید ها را با خانواده ها در زندانها می گذرانیدیم و به گفته آنها عید واقعی روزی بود که زندانی وجود نداشت. از طرفی هنگام فعالیت به ما گفته شده بود که عمر

چریک بیش از 6 ماه نیست و در این رابط چه در خانواده ها و چه در زندگی عمومی ما می دانستیم که باید مهم ترین کار ها یعنی فعالیت علیه شاه را داشته باشیم و بدین لحاظ آموزش ما فقط می توانست بدن سازی و فن مبارزه با رژیم باشد. به بر داشت من ما هر گونه آموزشی به غیر از رزمی را وقت تلف کردن می دانستیم و خیلی محدودیت های دیگر و بخصوص هر آنچه که در خود کمی رنگ شادی بخش داشت را برای خود ایجاد کرده بودیم که همه بهتر از من و بخوبی میدانید. اما در زندان چریکهای واقعی را دیدم که جوک میگفتند سر به سر خلقهای دیگر می گذاشتند، شعر های کوچه بازاری می خواندند و از همه چیز بدتر می رقصیدند. که قطعاً اشکال از توهم داشتن من بوده و همین موارد من را دچار تردید کرده بود که اینها واقعاً چریک هستند یا چریکهای واقعی معمولاً دستگیر نمیشوند و اگر هم بشوند در جاهای ویژه نگه داری میشوند. به هر حال هم فال بود و هم تماشا و برای آدم های کم سنی مثل ما روزهای بزرگی بود. الاغم اینکه حدود 8 عید دیگر عمر خود را در زندان گذراندم و هر کدام در دوره ها و شرایط خاصی بودند اما هیچکدام از آنها لذت بودن با آن تعداد انسان راحت و صمیمی را به هیچ عنوان برام تجربه نکرد.

با آرزوی عید واقعی برای مردم ایران 29/12/78

### امروز بیش از یکصد و هشتاد هزار نفر در عراق

به صورت خصوصی استخدام شده اند.....

یک مامور شاغل در شرکت خصوصی تامین امنیت، می

تواند حدود چهارصد هزار دلار در سال درآمد داشته باشد.

جنگ عراق پدیده ای جدید به نام "خصوصی سازی جنگ" را به همراه داشت.

واحد مرکزی خبر: الجزیره انگلیسی گزارش داد، به کارگیری شرکت های خصوصی خارجی در عراق علاوه بر آنکه هزینه های زیادی دارد، باعث اخلاص در اشتغالزایی در عراق می شود.

به گزارش این شبکه تلویزیونی، جنگ عراق پدیده ای جدید به نام "خصوصی سازی جنگ" را به همراه داشت. از دهه هزار و نهمصد و نود تاکنون وظایف بیشتر و بیشتری در مناطق جنگی به شرکتهای خصوصی واگذار شده است. امروز بیش از یکصد و هشتاد هزار نفر در عراق به صورت خصوصی استخدام شده اند تا امنیت و تدارکاتی همچون تامین غذا را فراهم کنند. این گونه فعالیت ها برای برخی شرکت ها سودمند است و درآمد خوبی دارد. یک مامور شاغل در شرکت خصوصی تامین امنیت می تواند حدود چهارصد هزار دلار در سال درآمد داشته باشد در حالی که همین مامور در مقام یک نظامی ممکن است چهل هزار دلار در سال درآمد داشته باشد.

این گزارش می افزاید، قراردادهایی که در بخش خصوصی در عراق بسته می شوند میلیاردها دلار ارزش دارند. شرکت هالیبرتون آمریکا در عراق قراردادهایی به ارزش نوزده میلیارد و سیصد میلیون دلار امضاء کرده است. شرکتهای دیگری هم در عراق توانستند قراردادهای بزرگی امضاء کنند از جمله شرکت کی بی ار (KBR) که در گذشته بخشی از شرکت هالیبرتون بود. همچنین شرکت بکتل (BECHTEL) که بزرگترین شرکت مهندسی آمریکاست نیز قراردادهای بزرگی امضاء کرده است. این فعالیتها درحالی است که به کارگیری شرکتهای خارجی در عراق مورد انتقاد منتقدان قرار گرفته است. این منتقدان می گویند، استفاده از شرکتهای عراقی علاوه بر اشتغالزایی برای پنجاه درصد مردان عراقی ارزانتر نیز خواهد بود. 3 فروردین 1387